yadoullah

نهایة التعلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه در وظایف ادب

نهایة التعلیم مدارس رشدیه شبر

اول سطرش حمد خدای کبر است که آدم ابو البشر را تعلیم تمام ترقیات فرموده

دویم سطرش صلواة رسول اکرم است که بامت مرحومه خود طریق تمام خیر و شر را نموده

سیم سطرش مدح و منقبت بزرگواری است که صیقل شمشیرش آئینه دین را از زنگ کفر زدوده

چهارم سطرش سپاس و ستایش شاهنشاهی است که داروی تربیتش صفای آئینه دین افزوده

پنجم سطرش نعت وزیر پاک ضمیریست که این دولت بوده احت رعیت را بر زحمت خود ستوده (۱)

ششم سطرش ثنای عالم ربانی است که تا بوده هادی دین بوده

هفتم سطرش دعای مدیریست که در باب مدارس آبروی ایرانیان گشوده

هشتم سطرش تشکر معلمانی است که در تربیت ابنای وطن از رنج تن نفرسوده (۲)

نهم سطرش تحسینات متعلمانی است که دست از لهو لعب (۳) کشیده بتحصیل ادب غنوده

دهم سطرش شکرگذاری صاحب ثروتانی است که در کفالت ایتام ملت حق واجب را ادا نموده

(۱) ستوده — ترجیح داده (۲) نفرسوده — خسته نشده (۳) لهو و لعب — هرزه گی و بی[illegible]

عربی چند حرف است و کدامهاست ؟

(۱) ماده — ریشه (۲) مکالمات — صحبتها

(۳) مرکب — بعمل آمده (۴) حرکة — زیر زبر پیش

(۵) تنوین — دو زیر دو زبر دو پیش (۶) مشترک — شریک

نهایة التعلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه در وظایف ادب

نهایة التعلیم مدارس رشدیه بشبر

اوّل سطرش حمد خدای اکبر است که آدم ابو البشر را تعلیم تمام ترقیات فرموده

دویم سطرش صلواة رسول اکرم است که بامت مرحومهٔ خود طریق تمام خیر و شر را نموده

سیم سطرش مدح و منقبت بزرگواری است که صیقل شمشیرش آئینهٔ دین را از زنگ کفر زدوده

چهارم سطرش سپاس و ستایش شاهنشاهی است که داروی تربیتش صفای آئینهٔ دین افزوده

پنجم سطرش نعت وزیر پاک ضمیریست که این دولت بوده راحت رعیت را بر زحمت خود (۱) شتوده

ششم سطرش ثنای عالم ربانی است که تا بوده هادی دین بوده

هفتم سطرش دعای مدیریست که درب مدارس را بروی ایرانیان گشوده

هشتم سطرش شکر معلمانی است که در تربیت ابنای وطن از رنج تن نفرسوده (۲)

نهم سطرش تحسینات متعلمانی است که دست از لهو و لعب (۳) کشیده بتحصیل ادب غنوده

دهم سطرش شکرگذاری صاحب ثروتانی است که در کفالت ایتام ملت حق واجب را ادا نموده

(۱) ستوده — ترجیح داده (۲) نفرسوده — خسته نشده (۳) لهو و لعب — هرزه گی و بیکاری

درس اوّل در مادّهٔ (۱) سخن

تمام مکالمات (۲) زبانی و کتابی ملت اسلام مرکب است (۳) از سه نقطه و سه حرکه (۴) و سه تنوین (۵) و دو الف لام و سی و سه حرف

چهار حرف (پ چ ژ گ) از آن مخصوص زبان ترکی و فارسی است در عربی یافت نمیشود

الف لام و تنوین و هشت حرف (ث ح ص ض ط ظ ع ق) از آن مخصوص زبان عربی است در فارسی یافت نمیشود مگر برسم عاریه در باقی حروف کلمات ترکی و فارسی و عربی مشترکند (۶)

تلقین ۱

مکالمهٔ ملت اسلام از چه مرکب است ؟ نوشتجات مسلمانان از چه مرکب است چند حرف مخصوص زبان ترکی و فارسی است و کدامهاست ؟ مخصوصات زبان عربی چند حرف است و کدامهاست ؟

(۱) ماده — ریشه (۲) مکالمات — صحبتها
(۳) مرکب — بعمل آمده (۴) حرکه — زیر زبر پیش
(۵) تنوین — دو زیر دو زبر دو پیش (۶) مشترک — شریک

(دیباچهٔ کتاب)

اگرچه این عصر سعادت حصر نسبت بقرون سابقه حکم روز نورانی را دارد بر شب ظلمانی
یعنی آفتاب دانش از افق غرب ضیابخش اقطار شرق گردیده اندک اندک از تابش شمس معرفت و دانائی
لکهٔ ابر ظلمت و جهل و نادانی در شرف زوال آمده هنگام رفع غمامه است
ملل اجنبیه با اینکه مکاتب خود را در راه ترقی بدرجهٔ حیرت رسانیده اند مع ذلک آنی فارغ ننشسته در ارتقای
مراتب معارف به تشکیل مجالس و تکثیر مدارس مشغولند
ملت مسلمانان اگرچه در سابق زمان خوشبختانه در ترویج علوم داد دادیم و نامی نامی از خود در اطراف عالم به بزرگی و دانائی
نهادیم ... افسوس که بعد کوبیدهٔ عصای سحره گردیده در خواب غفلت رفته در پایهٔ تنزل چنان خفتیم که گوئی مردیم
بار صد هزار شکر که در این اوقات ضیاء شعاع علم و رشد از آئینهٔ اصول جدیده در مکتب خانهای تابیدن آغاز نهاده
خواب آلودگان فراش غفلت و بیخبری از اثر حرارت آن بر کتف رسیده وقتی دیده باز کرده که چشم از شعاع آن خیره شده
از چشمه سار تحقیق بروی خود زده راه از چاه و ثواب از گناه تشخیص داده بفکر چارهٔ کار افتاده بافتتاح مدارس
ی ابتدائی نایل حظ افتخار بود جلب مفاخر فاقده را امیدواری حاصل است
گرما گروه معلمین را غرض خدمت ابنای ملت است باید برای تکمیل اسباب کمال هرگونه لازمهٔ ترقی را تدارک نمائیم تا بر مقصود
خود نایل آئیم (تحصیل کمالات کم آلاتله الماز تحصیل کمال ایچکه آلات گرکدر) و آنچه از نتایج افکار
و جین این کار ضرور در کار باشد بدون هیچ ملاحظه آنرا قبول نموده موقع اجرا بگذاریم
که فحول علمای متشرعین بل قاطبه رؤسا و مجتهدین که حافظان بیضهٔ دین مبین بوده اند مقدمات و موخرات
هانرا از کتب اهل سنت و جماعت اقتفا نموده طبع امر مولائی خود سلام الله علیه شده [illegible]
ل و لا تنظر الی من قال) ما نیز اغراض نفسانی را که سد راه ترقیات روحانی است کنار گذاشته
ن همدیگر را اختیار نموده از منافع آن خود و اطفال خود را محروم نگذاریم
سح نیز زنده این نسخه را تصنیف و بر طبع و نشر آن اقدام نموده از مکارم اخلاق ذوات مقدسهٔ معلمین
ذیل استقبال فرموده منت خود را بر ذمت ما ثابت نمایند فی شهر ذی الحجة الحرام هزار و سیصد و پانزده هجری
۱۳۱۵

تمرین ۱

پنج کلمه بنویسید که اوّلش یکی از حروف عربی باشد
پنج کلمه بنویسید که دو تا حرف عربی داشته باشد
پنج کلمه بنویسید که آخرش حرف فارسی باشد
پنج کلمه بنویسید که مخصوصات عربی و فارسی در آنها باشد

درس دوّیم در تقسیم (۱) حروف تهجّی (۲)

از سی و سه حرف تهجّی شش تا (ه ء ح خ ع غ) بحروف حلق (۳) و سه تا (و ا ی) بحروف علّه (۴) و دو تا (ط ظ) بمؤلّفه (۵) معروفند (۶)
از حروف حلق اوّلی را ﻫای هوّز و سیّمی را حای حطّی مینامند از تمامی سی و سه حرف سه تا حروف علّه را بحروف مصوّته (۷) و باقی را به حروف صامته (۸) نامیده اند

حروف علّه را حروف مدّ و لین نیز میخوانند

(۱) تقسیم — قسمت کردن (۲) تهجّی — هجّی (۳) حلق — گلو
(۴) علّه — مرض (۵) مؤلّفه — الف دار (۶) معروف — مشهور
(۷) مصوّته — باصدا (۸) صامته — بی صدا

تلقین ۲

حروف حلق چند تاست و کدامهاست ؟ حروف علّه چیست ؟
حروف تهجّی چند قسمت شد ؟ صامته چند تاست و کدامهاست ؟
مصوّته کدامهاست ؟ حروف مدّ و لین کدام است ؟
کلمهٔ بگوئید که حرف حلق داشته باشد ؟ کلمهٔ بگوئید که دو حرف مصوّته داشته باشد ؟ کلمهٔ بگوئید که دو تا حرف حلق داشته باشد ؟

تمرین ۲

پنج کلمه بنویسید که دو تا حرف حلق داشته باشند
پنج کلمه بنویسید که اوّل آنها مؤلّفه باشد
پنج کلمه بنویسید که دو حرف علّه داشته باشد
پنج کلمه بنویسید که آخر آنها حاء حطّی باشد
پنج کلمه بنویسید که اوّل آنها هاء هوّز باشد

وظیفهٔ اوّل

این شعرها را فهمیده حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوّده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده تحویل دهید

شرف الدین کرمانی

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی

تا نیاموزی نباشی اندر این معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامست آن حروف و یاد گیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

چار دیگر خاص باشد مر زبان فارسی

با تو یک یک باز گویم پ چ ژ گ

حرف علة نام آمد واو و الف و یای را

هر که را دردی رسد ناچار گوید وای را

حرف حلقی شش بود ای نور عین

ها و همزه حا و خا و عین و غین

درس سیم در حالات حروف

حرف اگر نقطه دارد منقوطه (۱) و معجمه (۲) است والا مهمله (۳)

(۱) منقوطه — نقطه دار (۲) معجمه — با نقطه

(۳) مهمله — بی نقطه

اگر یکنقطه دارد موحّده (۱) دو نقطه دارد مثنّاة (۲) سه نقطه دارد مثلّثه (۳) نامیده میشود

نقطه اگر در زیر حرف است تحتانی (۴) است والا (۵) فوقانی (۶)

حرف اگر در یک کلمه از طرف چپ بحرف دیگر می چسبد متّصله (۷) است و اگر نمی چسبد منفصله (۸) است

سمت راست را (ماقبل) و سمت چپ را (مابعد) میگویند آنچه را که با قبل وارد میشود (متّصل) و آنچه را که با بعد وارد میشود (لاحق) مینامند

تلقین ۳

حرف معجمه کدام است ؟ حرف اگر منقوطه نباشد چه میشود ؟

حرف یکنقطه و دو نقطه و سه نقطه را چه مینامند ؟

از حروف تهجّی آنچه معجمه است کدامهاست ؟ حروف مثلّثه را بشمارید ؟

متّصله کدام است و منفصله کدام ؟ این کلمه را نقطه و حرکة فرض کرده بخوانید ؟ سود لدب

(۱) موحّده — یکنقطه دار (۲) ـ (۳) ـ (۴) تحتانی — زیر (۵) والا — اگر چنین نباشد

(۶) فوقانی — بالا (۷) متّصله — چسبیده (۸) منفصله — نه چسبیده

تمرین ۳

پنج کلمه بنویسید که مثلثهٔ تحتانی داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که اوّلش حرف حلق مهمله باشد

پنج کلمه بنویسید که مؤلفهٔ معجمه داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که حرف علّهٔ منقوطه داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که مثلثه فوقانی داشته باشد

درس چهارم در تعریف[1] حرف

حرف اقصر[2] صوتی[3] است که از دهن بیرون می آید اگر طول یابد متحرک است

یعنی با حرکت مرکب است

حرکتها سه تاست (زبر) که فتحه میگویند (زیر) که کسره میگویند (پیش) که ضمه میگویند

هر حرفی که فتحه دارد (مفتوحه) کسره دارد (مکسوره) ضمه دارد (مضمومه) والّا (ساکنه) نامیده میشود

دو حرکت را در یک حرف (تنوین) و آنحرف را (منوّن) میگویند

(۱) تعریف ـ شناساندن (۲) اقصر ـ کوتاه‌تر (۳) صوت ـ صدا

تنوین سه تاست (دو زبر) که نصب میگویند (دو زیر) که جرّ میگویند (دو پیش) که رفع میگویند

هر حرفیکه نصب دارد (منصوب) جرّ دارد (مجرور) رفع دارد (مرفوع) والّا (مجزوم) یا (ساکن) نامیده میشود

(استدراک)

نقضی که علمای نحو براین معنی وارد می کنند حق است (حینئذٍ) مجرور نیست و (خیر العمل) مجزور است لکن مقصود ازین تعبیر بیان اعراب وبنای کلمه نیست بلکه منظور تحصیل معرفت سطحی اطفال است برحالت حروف وحرکات

وظیفهٔ دوّیم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش را فهمیده دو دفعه بدفتر مسوّده[1] یکدفعه بدفتر وظایف[2] پاک نویس نموده تحویل بدهید

هر کلمه که فارسی است یا عربی درزیر آن بعلامت[3] (فـ ع) معیّن کنید

(۱) مسوّده ـ سیاه مشق (۲) وظایف ـ تکالیف

(۳) علامت ـ نشانه

صراف سخن باش و سخن پیش مگو　　چیزیکه نپرسند تو از پیش مگو

حق تعالی برای یک انسان دو گوش داد و یک زبان تا دو تا بشنود و یکی بگوید

باریتعالی برای یک بدن دو دست داد و یک دهن تا دو تا دخل[1] کند و یکی بخورد

نگفته را گفتن ممکن است　گفته را نگفتن محال[2]

درس پنجم در تعریف صامته و مصوته

هر جا که حروف علّه صدای حرف دهند حروف لین[3] نامیده شده در شماره حروف صامته شمرده میشوند مثل کلمهٔ (وقت) و کلمهٔ (یک) و هر جا که صدای حرکت دهند آنوقت حروف مدّ[4] نامیده شده در شماره حروف مصوته شمرده میشوند مثل کلمهٔ (نور) که واو صدای ضمّه می دهد و مثل کلمهٔ (نار) که الف صدای فتحه میدهد و مثل کلمهٔ (سیب) که یا صدای کسره میدهد

(۱) دخل – کاسبی (۲) محال – نشدنی (۳) لین – نرم
(۴) مدّ – کشیدن صدا

حاصل اینکه

هر جا که حروف علّه تابع حرکت ماقبل[1] خود باشند آنجا حروف مدّ و مصوته نامیده میشوند مثل (نور) (نار) (سیب) و هر جا که تابع حرکت ماقبل خود نبوده متحرّک یا منوّن یا مجزوم[2] باشند آنجا حروف لین و صامته نامیده میشوند

تلقین ۵

حروف علّه چه وقت صامته و چه وقت مصوته نامیده میشوند ؟ در کلمهٔ ورود حرف علّه چه نام دارد ؟ در کلمهٔ (یتیم) حرف علّه چه نامیده میشود ؟ کلمهٔ بگوئید که حرف مدّ داشته باشد ؟ کلمهٔ بگوئید که حرف لین داشته باشد ؟

تمرین ۵

پنج کلمه بنویسید که واو صامته داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که واو مصوّته داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که حرف مدّ و لین هر دو را داشته باشد

(۱) ماقبل خود – پیش از خود (۲) مجزوم – ساکن

درس ششم در املای حروف

دو حرف از یک جنس[۱] در یک کلمه متّصل بهم باشند اوّلی ساکن شود دوّمی را می نویسند و اوّلی را بشکل تشدید در بالای آن گذاشته آن کلمه را (مشدّد)[۲] میخوانند مثل (غلّه) واگر اوّلی ساکن نباشد هر دو را نوشته آن کلمه را (مضاعف)[۳] میخوانند مثل (عدد)

دو همزه یا یک الف و همزه در یک کلمه متّصل بهم باشند همزه را نوشته الف را یا آن یکی همزه را بشکل مدّ در بالای همزه نوشته آن کلمه را (مهموز)[۴] میخوانند مثل (آمین) واگر در کلمهٔ یک همزه باشد باز آن کلمه را مهموز میدانند مثل (ادب) (مأخذ) (لولو)

واگر همزه در آخر کلمه بعد از الف باشد آن کلمه را (ممدود)[۵] میخوانند مثل (نساء)

(۱) جنس – جور (۲) مشدّد – تشدیددار

(۳) مضاعف – زیاد شده (۴) مهموز – همزه دار

(۵) ممدود – کشیده شده

تلقین

کلمه در چه حال مشدّد میشود ؟ کلمه در چه حالت مضاعف میشود ؟

فرق[۱] میان مشدّد و مضاعف چیست ؟ کلمهٔ بگویید مضاعف باشد

کلمهٔ قصص را مشدّد کنید ؟ کلمهٔ سیّد را مضاعف کنید ؟

تضعیف[۲] در کجای کلمه میشود ؟

تمرین

پنج کلمه بنویسید که مهموز و مضاعف باشد

پنج کلمه بنویسید که حرف حلق مشدّد داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که ممدوده و مضاعف باشد

پنج کلمه مضاعف را مشدّد کنید و پنج مشدّد را مضاعف

وظیفهٔ سیّم

این عبارات را حفظ کنید ؟ سواد[۳] ش را دو مرتبه به دفتر مسوّده یک دفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده حاصل مطلب را درست

(۱) فرق – تفاوت (۲) تضعیف – تشدید

(۳) سواد – مسوّده

فهمیده تحویل دهید ؟ معین نمائید که از حروف مصوته چه دارد ؟

کدام کلمه عربی است و کدام فارسی ؟ وآنچه که مشدد یا مضاعف

یا مهموز یا ممدود است بعلامت رمز [۱] در زیر آن معلوم کنید ؟

هر کس بر عیب خود پرداخت [۲] از ملامت مردم بپرداخت [۳]

هر که خودش را شناخت کار خودشرا ساخت

دنیا مزرعهٔ [۴] خوش آب و هوائی است قابل هر نوع زراعت

شب و روز دو گاو سیاه و سفیدی هستند غایت کارکن

نفس ها دانه ایست نهایت روئیده

آخرت خانهٔ زندگانی ابدی ماست هرچه حاصل خرمن بخانهٔ خود

ببریم همانقدر راحت خواهیم شد والا محتاج دریوزه [۵]

خجل آنکس که رفت و کار نساخت

کوس رحلت [۶] زدند و بار نساخت

(۱) رمز — اشاره (۲) پرداخت — متوجه شد

(۳) بپرداخت — آسوده شد (۴) مزرعه — خرمن گاه

(۵) دریوزه — گدائی (۶) کوس رحلت — طبل کوچ کردن

درس هفتم در اصطلاح الف لام

هرگاه دو کلمه یا یک حرف و یک کلمه بهمدیگر متصل بوده کلمهٔ واحده [۱] محسوب

شود الف لامی درمیان آنها می نویسند

بشرط آنکه هر دو کلمه عربی باشند

پس اگر مشدد تلفظ [۲] میشود مثل (زین الدین) ...

آن الف لام را (شمسی) مینامند

واگر با صدای لام تلفظ میشود مثل (خیر العمل) ...

آن الف لام را (قمری) مینامند

تشدیدی که از الف لام حاصل میشود کلمه را مشدد نمی کنند

تلقین ۷

الف لام شمسی کدام است ؟ الف لام قمری چه صدا میدهد ؟

کلمهٔ شرف را متصل کنید بکلمات دین علم انسان ملک

سلطنت دولت ومعین کنید که در کدام قمری است و در

کدام شمسی ؟

(۱) کلمهٔ واحده — یک کلمه (۲) تلفظ میشود — گفته میشود

تمرین ۷

پنج کلمه بنویسید که الف لام شمسی داشته باشد

پنج کلمهٔ را با حرفی مرکب کرده بنویسید که الف لام قمری داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که مرکب از دو کلمه بوده الف لام لازم نداشته باشد

پنج کلمه بنویسید که با حرفی مرکب شده الف لام شمسی داشته باشد

درس هشتم در اصطلاح[1] قطعات[2] حروف

هرحرفی که در حالت ترکیب از طرف پیش بحرف دیگر نه چسبد چنانکه آن حرف را منفصله[3] میگویند (قاطعه) هنیز میگویند

حروفات قاطعه مانند (ءادذرزژو) دو اصطلاح دارند مثلاً همزهٔ مجرّد[4] (ا) همزهٔ مرکّب[5] (ا)

حروفاتیکه در حین ترکیب از طرف پیش بحرف دیگر می چسبند چنانکه متصله میگویند (غیر قاطعه) هنیز میگویند

حروفات متصله چهار اصطلاح دارند (مفرد) (اوّلی) (وسطی) (آخری)

---

(۱) اصطلاح – نام (۲) قطعات – پارچه‌ها (۳) منفصله – نه چسبیده
(۴) مجرّد – برهنه (۵) مرکّب – چسبیده

حروفات متصله را دریک کلمه منفصل نوشتن غلط است هم چنین حروفات منفصله را متصل نوشتن نیز غلط است مگر در خط شکسته[1] که شکسته ترین خطهاست

تلقین ۸

حروف متصله چند اصطلاح دارند ؟

حروف منفصله چند اصطلاح دارند ؟

از حروفات متصله چند حرف را با اصطلاحاتش بگوئید ؟

حرف کاف متصله است یا منفصله و اصطلاحاتش چیست ؟

مجرد از اصطلاحات متصله است یا منفصله ؟

تمرین ۸

کلمهٔ (قوام) را به کلمات ملک دولت دین ملت ایالت دفتر وزارت حکومت سلطنت متصل نموده در زیر هر یکی به علامت (ش ق) الف لام شمسی و قمری را معین کنید

---

(۱) درخط شکسته گاهی سه کلمه را متصل بهم می نویسند مثل [illegible]

وظیفهٔ چهارم

هر چه در این وظیفه املا[1] و رسم الخط[2] غلط بنظرتان میآید دو دفعه در دفتر وظایف و یکدفعه در دفتر پاک نویس بعلامت غلط که (غ) باشد نشان کرده یکدفعه هم صحیح آنرا بنویسید ؟

از یکطفل هشت ساله پرسید که اسمت چیست ؟ گفت از گفتن اسمخود خجالت میکشم زیرا که پدرم اسمم را عبدالله[3] گذاشته و من هنوز عبادتی بخدا نکرده ام گفتم تو هنوز طفلی آهی در کشید و گفت آتش جهنم بر کوچک رحم ندارد نه بر بزرگ

درس هشتم در خصوصیات بعضی از حروف

هر حرفی که در کتابت بوده قرائت نشود آنحرف را در آن کلمه (معدوله) و غیر ملفوظه میگویند

مثل (و) در کلمهٔ (خواب) وغیره و (ه) در کلمهٔ (بنده) وغیره

هر حرفی که در کتابت نبوده قرائت شود آنحرف را در آن کلمه

(۱) املا — صحت مخرج حرف (۲) رسم الخط — عادت عامه در نوشتن

(۳) عبدالله — بندهٔ خدا

(متروکه)[1] یا (غیر مکتوبه)[2] میگویند و حرف (اشباع)[3] نیز نامیده میشود مثل (ا) در کلمهٔ (رحمن) و (و) در کلمهٔ (داود) وغیر آن

هر کلمه که در آخرش (ی) نوشته و (آ) خوانده شود آن الف را در آن کلمه الف مقصوره[4] میگویند

مثل عیسی و اعلی

ملقین ۹

حروف معدوله کدامند ؟ حروف غیر ملفوظه کدامند ؟ (و) در کلمهٔ استخوان چه اصطلاح دارد ؟ بگوئید چند کلمه که حرف متروکه داشته باشد ؟ الف در کلمهٔ اسحق و لقمن چه اصطلاح دارد ؟

تمرین ۹

پنج کلمه بنویسید که واو معدوله داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که الف مقصوره داشته باشد

پنج کلمه بنویسید که (ه) غیر ملفوظه داشته باشد

(۱) متروکه — ترک شده (۲) غیر مکتوبه — نوشته نشده

(۳) اشباع — پر کردن (۴) مقصوره — کوتاه

درس دهم در املای[1] نصب کلمات

هر کلمهٔ که آخرش غیر از حرف (ت) باشد خواسته باشند آنکلمه را منصوب بنویسند (اً) مرکب[2] در آخرش علاوه نموده همان الف (ا) را مرکب نصب قرار می دهند مثل (علماً) (عملاً)

هر کلمهٔ که آخرش حرف (ت) باشد دو حال خواهد داشت ..

درصورتیکه آخر کلمه (ت) آخری است مثل (غفلت) ..

درحالت نصب (ه) غیر ملفوظه[3] بر آن لاحق[4] ساخته همان ها را مرکب نصب قرار می دهند مثل (غفلةً)

درصورتیکه آخر کلمه (ت) مفرد باشد مثل (مدّت) ...

درحالت نصب همان (ت) را بصورت (ة) گرد نوشته همان (ة) گرد را مرکب نصب قرار می دهند مثل (مدّةً)

تلقین ۱۰

در چه وقت بآخر کلمه الف مرکب علاوه می کنند ؟ کلمه را درحالت نصبش

(۱) املا - صحیح نویسی (۲) مرکب - اسباب سواری

(۳) غیر ملفوظه - حرفیکه بلفظ نیاید (۴) لاحق - چسپیده بآخر

چه مینامند ؟ نصب از خواص[1] کدام زبان است ؟ درحالت نصب به کدام کلمه (ه) غیر ملفوظه علاوه می کنند ؟ کلمهٔ عجب را درحالت نصب بچه املا می نویسند ؟ کلمهٔ حجّت درحالت نصب بچه املا نوشته میشود ؟

تمرین ۱۰

پنج کلمه بنویسید که درحالت نصبش (ا) مجرّد علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که در وقت منصوب بودنش (اً) مرکّب علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که درحالت نصب آن (ه) غیر ملفوظه علاوه شود

پنج کلمه بنویسید که آخرش (ه) اصلی داشته منصوب شود

وظیفهٔ پنجم

این لغات[2] را حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده در نهایت سرعت[3] بیان از حفظ تحویل بدهید که این وظیفه به درس پس فردای شما خیلی خدمت خواهد کرد

(۱) خواص - مخصوصیها (۲) لغات - لغت ها - کلمه ها

(۳) سرعت بیان - تندی گفتار

دو (ف) اثنان (ع) سه (ف) ثلاث (ع) چهار (ف) اربع (ع) پنج (ف) خمس (ع)

شش (ف) ستة (ع) هفت (ف) سبعه (ع) هشت (ف) ثمانيه (ع) نه (ف) تسع (ع)

ده (ف) عشر (ع)

دوّیم ثانی سیّم ثالث چهارم رابع پنجم خامس

ششم سادس هفتم سابع هشتم ثامن نهم تاسع

دهم عاشر

دوتائی ثنائی ـ سه‌تائی ثلاثی چهارتائی رباعی پنج‌تائی خماسی

شش‌تائی سداسی هفتائی سباعی هشتائی ثمانی نه‌تائی تساعی

ده‌تائی عشاری

درس یازدهم در املای تاء منقوطهٔ اواخر[1] کلمات[2] عربیّه

هر کلمهٔ عربی که آخرش (ت) منقوطهٔ مفرده بوده و حرف پیش از (ت) یکی از حروف علّه و همزه و تضعیف باشد در املای آن (ت) (ة) گردد نوشته در حالت نصب هم چیزی بر آن علاوه نشده همان (ة) را منوّن می‌نویسند

(۱) اواخر ـ آخرها (۲) کلمات ـ کلمه‌ها

مثل (زکوة) (صلوة) دو کلمهٔ عربی که با الف لام ترکیب می‌یابد اگر کلمهٔ دوّم آخرش (ت) باشد در صورت وقف[1] (ت) بدل[2] به (ه) میشود مثل (امین الدوله) و اگر آن دو کلمه بفارسی تلفظ[3] شود (ت) آخری می‌نویسند مثل (امین دولت)

تلقین ۱۱

درست ملتفت باشید ـ در معتل و مضاعف و مهموز حرف آخری (ت) باشد چه شکل پیدا می‌کند ؟

در کلمه که آخرش (ة) گرد باشد مرکّب بنصب چه میشود ؟

(ت) در حالت وقف چه صدا میدهد ؟

کلمهٔ مرکّبهٔ[4] عربی اگر بترکیب فارسی برگردد چه کم و زیاد میشود ؟

تمرین ۱۱

پنج کلمه بنویسید که بعد از حرف علّه آخرش (ت) باشد

پنج کلمه بنویسید که آخرش بعد از همزه (ت) باشد

پنج کلمهٔ مرکّبهٔ عربی را بترکیب فارسی بنویسید

(۱) وقف ـ سکوت از لفظ (۲) بدل ـ عوض

(۳) تلفظ شود ـ گفته شود (۴) مرکّبه ـ ترکیب یافته

درس دوازدهم در تعریف[1] کلمه و بیان کمیّت[2] آن

کلمه لفظ واحدیست که با مقصود صاحبش مطابق باشد

قدر صالح[3] کلمه آنست که کمتر از دو حرفی نباشد در فارسی وکمتر از سه حرفی نباشد در عربی

کلمه اگر دو حرفی است (ثنائی) مینامند مثل (شب) (زد) واگر سه حرفی است (ثلاثی) مثل (دست) (دید) واگر چهار حرفی است (رباعی) مثل (سینه) (نوشت) واگر پنج حرفیست (خماسی) مثل (دندان) (پرسید) واگر شش حرفیست (سداسی) مثل (نردبان) (فرستاد) واگر هفت حرفیست (سباعی) مثل (پنجشنبه) (نویسانید) واگر هشت حرفیست (ثمانی) مثل (مازندران) (نویسانید)

و تجاوز نمی کند کلمه از این حدّ کلمه اگر با حروف اصلی خود تلفظ شود (مجرّد) میباشد مثل (جنبید) واگر با حروف زاید تلفظ شود (مزیدفیه)[4] است مثل (جنبانید)

(۱) بیان - گفتار زبان (۲) کمیت - مقدار (۳) قدر صالح - قدر قلیل - قدر کافی (۴) مزیدفیه - زیاده شده در او - کلمهٔ که در او حرف زاید باشد

تلقین ۱۲

کلمه چیست ؟ قدر صالح کلمه در فارسی چیست ؟ قدر صالح در کلمهٔ عربی چیست ؟ کلمه را تعریف کنید ؟ ثنائی کدام کلمه است ؟ کلمهٔ اگر سه حرفی باشد چه مینامند ؟ رباعی کدام کلمه را میگویند ؟ کلمهٔ پنج حرفی چه اصطلاح دارد ؟ آخر حدّ کلمه کجاست ؟ بلوچستان چه اصطلاح دارد ؟ مجرّد کدام است ؟ کدام کلمه را مزیدفیه میگویند ؟ درخشید مجرّد است یا مزیدفیه ؟ دوانید مجرّد است یا مزیدفیه

تمرین ۱۲

از رباعی ببالاتر تا آخر حدّ کلمه مثال پیدا کرده بعدد حروف هر مثال مثل بنویسید — از چهار حرفی زیادتر هر چند مرتبه کلمه پیدا میشود همان مرتبه ها را بقدر عدد حروفش مکرّر بنویسید

پنج کلمهٔ مجرّد بنویسید بعد همان پنج کلمه را مزیدفیه نموده دوباره بنویسید

وظیفه ششم

نقشهای صفحهٔ ۲۶

(۱) ذیل - دامنه (۲) محلّ شاهد - مثال (۳) موضوع - جدا - سوا (۴) شکل عمود - شکل ستون (۵) افقی - شکل خطی که در بین دست راست و دست چپ سخت کشیده باشد

این عبارات را دو دفعه بدفتر مسوّده و یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس
نموده لفظ را حفظ کرده معنی را فهمیده تحویل بدهید هر یکی از کلمات ذیل[1]
که میتوان بدرسهای گذشته محلّ شاهد[2] باشد آنکلمه ها را دوباره موضوع[3]
کرده بشکل عمود[4] در سمت راست صفحه نوشته محلّ شاهد را بشکل سطر افقی[5]
در مقابل هر کلمه بنویسید

یکی از کلمات عبارات ذیل بجهة سرمشق و نمونه موضوع شد

اگر عقل[1] را وزیر[2] خود میدانی چرا بی مشورت[3] او کار میکنی ؟
اگر آرزوی بزرگی داری بزرگانرا بنگر[4] که از چه میگریزند و بچه می چسبند
عوارض[5] دنیا ترا از تکالیف تو آزاد نمیکند تکالیف تو حلم است صبر است عزم است
آزاده مرد کسی است که همه وزره بار سنگین بر دارد و از آنچه نفرد اماند ه است نترسد

۱ عقل	(ثلاثی)	(مجرّد)	(عربی)	(عقلا)
۲ وزیر	.	.	.	.
۳ مشورت	.	.	.	.
۴ بنگر	.	.	.	.
۵ عوارض	.	.	.	.

درس سیزدهم در تقسیم کلمه و تعریف اسم

کلمه بر سه قسم است (اسم)[1] است و (فعل)[2] است و (حرف)[3]
اسم کلمه ایست که بتنهائی معنی داشته وقت و زمان مقصود[4] نباشد مثل
کلمات ذیل که هر یکی معنای معیّنی دارد و هیچیک از زمانهای گذشته
و حال و آینده از آن کلمات منظور[5] نیست

محمّد زین الدین اقبال الدوله مرد زن اسب استر مرغ
مور رفتن آمدن آب آتش درخت بوته قلم کاغذ
یک دو برف باران خانه عمارت کوه دریا خوب بد
سرخ سفید دور نزدیک نان نمک بیش کم نقش نقاش
سفیدگر کارکن بی کار معطّر متعفّن ناخوشی خوشحالی
و غیر اینها از هر کلمهٔ که با آن نام میبریم از شخصی یا کاری یا شیئی

تلقین ۱۳

کلمه بر چند قسم است ؟ اقسام کلمه کدامهاست ؟ اسم را تعریف کنید ؟

(۱) اسم ـ علامت و نشانه (۲) فعل ـ کار (۳) حرف ـ گوشه
(۴) مقصود ـ منظور (۵) منظور ـ مقصود

هرکس باندازهٔ مدرک[1] خود تعریفی از اسم نماید ؟ کلمهٔ لاله زار چه صیغه ایست ؟ مجرّد است یا مزیدٌ فیه ؟ مفرد است یا مرکب ؟ هر اسم را کلمه میگویند هر کلمه را نیز اسم میگویند ؟

تمرین ۱۳

پنج کلمه بنویسید از عالم شش گانه نباتات[2] جمادات[3] حیوانات[4] افلاک[5] ارواح[6]

پنج کلمه بنویسید که یکی از زمانهای سه گانه از آن کلمه منظور باشد

پنج کلمه بنویسید که به تنهائی معنای معیّنی نداشته باشد

پنج کلمه بنویسید که زمان گذشته از آنها مقصود باشد

درس چهار دهم در تعریف فعل

فعل کلمه ایست که به تنهائی معنی داشته وقت و زمان هم مقصود باشد

فعل کلمه ایست که معنای آن منظور باشد در یکی از زمانهای سه گانه مثل کلمات ذیل که هر یکی به تنهائی دلالت دارد هم بر معنی و هم بر زمان آن معنی

(۱) مدرک ـ دانش (۲) نباتات ـ آنچه می فزایند (۳) جمادات ـ آنچه نمی فزایند (۴) حیوانات ـ آنچه زندگانی دارند (۵) افلاک ـ عالم بالا (۶) ارواح ـ کسانیکه جسم ظاهر ندارند مثل جن و ملک و پریها

آمده می آید خواهد آمد بیا نیا نیامده نمی آید نخواهد آمد آمدم آمدی آمد آمدیم آمدید آمدند

سئوال کردم سئوال کردی سئوال کرد سئوال کردیم سئوال کردید سئوال کردند

وغیر اینها از هر کلمهٔ که دلالت کند بر معنای معیّنی در زمان معیّنی

تلقین ۱۴

فعل را تعریف کنید ؟ فعل قسمت چندم کلمه است ؟ کلمهٔ (نوشتم) چه صیغه است ؟ از کلمهٔ (رفتن) آنچه فعل صرف[1] میشود بگوئید ؟ تفاوت میان اسم و فعل چیست ؟ هر فعل را که کلمه میگویند، هر کلمه را هم فعل میگویند

تمرین ۱۴

پنج تا فعل بنویسید ثلاثی که دلالت کنند بر زمان گذشته

پنج تا فعل بنویسید رباعی که دلالت کنند بر معنائی در زمان آینده

پنج تا کلمه بنویسید دلالت کنند بر معنائی که آنمعنی یافت شود در زمان حال

(۱) صرف ـ گردیدن یک کلمه بسوی صیغه های مختلفه تا حاصل شود از آن صیغه های مختلفه معنیهای مختلفه

کلمهٔ (نوشتیم) را صرف کنید صیغه[1] های مختلفهٔ آنرا که در تعریف فعل خواندید همه را بنویسید

وظیفهٔ هفتم

در این وظیفه قسمت سیم کلمه را بیان میکنیم بعد بخود وظیفه برسم معمول میپردازیم

حرف کلمه ایست که به تنهائی دلالت بر معنائی نکرد زمانی هم از آن کلمه منظور نباشد یعنی حرف کلمه ایست که اگر به اسمی یا فعلی متصل نشود خود بخود معنی نه بخشد مثل از در بر با تا به بی که کو کی کجا چون همچون . . . . . .

و غیر اینها از هر کلمهٔ که تا مربوط[2] بکلمهٔ دیگر نباشد غرض متکلم[3] مجهول[4] ماند

عبارات ذیل را حفظ کنید مطلب و مقصود را بفهمید سوادش را دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده در ذیل هر کلمه معین کنید که اسم است یا فعل است یا حرف ثلاثی است یا رباعی مجرد است یا مزید فیه

افضل عبادات بعد از ایمان[5] حسن خلق است

(۱) صیغه – قالب لفظ و لفظ – قالب معنی (۲) مربوط – بسته (۳) متکلم – حرف زننده (۴) مجهول – نامعلوم (۵) ایمان – گرویدن بخدای تعالی

حسن خلق تحمل بر ناپسند است و اقدام بر ضد آن

هر که اصلاح[1] خلق خود را نه تواند اصلاح خلق خدا را نمیتواند

(خواجه حافظ فرماید)

آسایش دو گیتی تفسیر[2] این دو حرف است
با دوستان مروت[3] با دشمنان مدارا[4]

از مداین[5] بپرس که نوشیروان کو ؟ از مصر تحقیق کن که یوسف کجا رفت ؟ اگر گوش شنوا داری جواب عبرت می شنوی

(همه رفتند جز از نامی از خود نگذاشتند)

درس پانزدهم در اقسام اسم

اسم بر سه قسم است (اسم جنس) (اسم نکره) (اسم معرفه)

اسم جنس کلمه ایست که دلالت کند بر جنسی قطع نظر از افراد آن

اسم جنس کلمه ایست که قصد نشود از آن یک جنس بملاحظهٔ قدر و عدد مثل مرد زن اسب جو گندم و غیر اینها از هر اسمی که دلالت کند بر نوع و جنس

(۱) اصلاح – رفع عیب (۲) تفسیر – معنی (۳) مروت – پسندیدن بر مردم آنچه را که بخود می پسندی (۴) مدارا – اغماض و صرف نظر کردن از بدیهای مردم (۵) مداین – پایتخت انوشیروان عادل

اسم نکره کلمه ایست که دلالت کند بر یک فرد[1] غیر معین از اسم جنس را

اسم نکره اسمی است که منظور باشد از آن یک فرد از افراد[2] جنس

مثل مردی زنی اسبی جوی گندمی

وغیرانیها از هر اسمی که جزء غیر معین از یک جنسی را دلالت نماید

اسم معرفه اسمی است که دلالت کند بر شیئ معین

اسم معرفه کلمه ایست که دلالت کند بر معنی معروف خود

مثل من رضا محمّد عبدالله وغیرانیها از هر اسمی که دلالت کند بر شیئ معلوم ومشخص

اسم جنس نکره میشود در فارسی به متّصل کردن لفظ (یک) باوّل آن مثل یک مرد یک زن یا به لاحق کردن (ی) تنکیر[3] به آخر آن مثل مردی زنی خانهٔ عبائی

تلقین ۱۵

اسم بر چند قسم است ؟ تعریف اسم جنس چیست ؟ اسم نکره کدام است ؟ اسم معرفه راکیست که تعریف کند ؟ نکره قسم چندم اسم است ؟

(۱) فرد ـ یک تک (۲) افراد ـ تکها (۳) تنکیر ـ نشناسی

تنکیر در اسم جنس زیادتر است یا در نکره ؟ اگر نخواهیم نکره دلالت بر جنس نماید چه می کنیم ؟ اگر نخواهیم تنکیر را از اسم جنس کم کنیم چه میکنیم ؟ بگوئید چند کلمه از اسم جنس ؟ بگوئید چند کلمه از اسم نکره ؟ بگوئید چندتا اسم معرفه ؟

تمرین ۱۵

پنج کلمه بنویسید از اسم نکره پنج تا از اسم جنس وپنج تا از معرفه بعلامت (ن ج م) معیّن کنید که اسماء ذیل چیستند

درخت نوکر خرما چنار میدان سرو طلا شاه نوشیروان تخت مرمر سنجی ماهی زینب نادر توپ

درس شانزدهم در اقسام[1] معارف[2]

اوّل در ضمایر

کلیهٔ معارف منحصر[3] در شش قسم است

اوّل (ضمایر) دوّیم (اعلام) سیّم (اسماء اشاره) چهارم (اسماء موصوله)

(۱) اقسام ـ قسمها (۲) معارف ـ معرفه ها (۳) منحصر ـ مخصوص

یادداشت لغات درس بتفاریق معلوم خواهد شد

پنجم (اسماء اضافه شده بسوی یکی از اینها) ششم (مخصوص بندا)

هر یکی از این شش قسم اوّلی اعرف[1] از دوّمی است

ضمایر کلماتی هستند که دلالت می کنند بر گویندگان و شنوندگان و غایبان ضمایر بر دو قسمند (ضمایر منفصله) و (ضمایر متّصله) ضمایر منفصله آنها هستند که به تنهائی گفته شوند و آنها شش تاست (من) موضوع[2] از برای (متکلّم وحده)[3] (ما) موضوع از برای (متکلّم مع الغیر)[4] (تو) موضوع از برای مفرد مخاطب[5] (شما) موضوع از برای جمع[6] مخاطب (او) موضوع از برای مفرد غایب (ایشان) موضوع از برای جمع غایب

تلقین ۱۶

معارف بر چند قسمند ؟ سیّم از معارف کدامست ؟ ششم از معارف کدام است ؟ کیست از شما کسیکه اقسام معارف را مرتبا بگوید ؟ ضمایر کدام یک از اقسام کلمه است ؟ ضمایر کدام یک از اقسام سه گانهٔ اسم است ؟

(۱) اعرف — شناساتر (۲) موضوع — وضع شده (۳) متکلّم وحده — حرف زننده تنها و تک (۴) متکلّم مع الغیر — حرف زنندگان — یکنفر با جمعی هم قول بوده یا دیگران حرف زنند (۵) مفرد مخاطب — شنوندهٔ تنها (۶) جمع مخاطب — شنوندگان

نکره که اضافه[1] شود بسوی یکی از معارف معرفه میشود آن نکره را چه مینامند و آن معرفه را چه مینامند ؟ این سه نکره را که اسم جنس هستند اضافه کنید به سوی ضمایر شش گانه و معیّن کنید که کدام مضاف[2] میشود و کدام مضاف الیه[3]

(عبا) (جامه) (دست)

تمرین ۱۶

پنج کلمه که آخرش حرف صامته باشد اضافه کنید بضمیر جمع مخاطب جمع مغایب جمع متکلّم و بنویسید

پنج کلمه که آخرش حرف علّه باشد اضافه کنید بضمیر مفرد مخاطب مفرد مغایب مفرد متکلّم و بنویسید

پنج کلمه که آخرش هاء غیر ملفوظه باشد با اسم نکره اضافه کرده بنویسید

وظیفهٔ هشتم

عبارات ذیل را حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوّده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید و از کلمات عبارات

(۱) اضافه شود — نسبت داده شود (۲) مضاف — اضافه شده (۳) مضاف الیه — اضافه شده بسوی آن مثل (کتاب من) کتاب مضاف من مضاف الیه

انچه بر دو درس پیش محل شاهد میشود بقراریکه در وظیفهٔ ششم موضوع گردید بار موضوع کرده عمل نمائید

هروقت میخواهی مقصر[1] را مواخذه[2] کنی متوجه باش که حالت مقصر در حین تقصیر چه بوده ؟ اگر تو جای او بودی خودداری مینمودی ؟

هر نیکوئی که بر نزدیکان خود میکنی معتقد[3] باش که برای خود میکنی

هر بدی که بر نزدیکان خود میکنی سعادت[4] دشمنانت را دعوت[5] میکنی ؟

احمق[6] کسی است که از اقربای[7] خود شاکی باشد

حق قرابت[8] بضرر مال از میانه نمی رود

درس هفدهم در ضمایر متصله

ضمایر متصله آنها هستند که به تنهائی گفته نشوند بلکه باید بکلمه لاحق شده انوقت تلفظ شوند چنانکه گوئی

گفتم گفتی گفتیم گفتید گفتند

(۱) مقصر ـ گنه کار (۲) مواخذه ـ سیاست و تنبیه (۳) معتقد باش ـ باور کن (۴) سعادت ـ خوش بختی (۵) دعوت ـ خواندن بخود (۶) احمق ـ دیوانه عاقل نما (۷) اقربا ـ قوم و خویش (۸) قرابت ـ قومی

م در کلمهٔ گفتم ضمیر متصلهٔ متکلم وحده و فاعل فعلت[1]

ی در کلمهٔ گفتی ضمیر متصلهٔ مفرد مخاطب و فاعل فعلت

یم در کلمهٔ گفتیم ضمیر متصلهٔ متکلم باغیر و فاعل فعلت

ید در کلمهٔ گفتید ضمیر متصله جمع مخاطب و فاعل فعلت

ند در کلمه گفتند ضمیر متصلهٔ جمع مغایب و فاعل فعلت

و در کلمهٔ (گفت) که موضوع از برای مفرد مغایب است همیشه فاعلش ضمیر منفصل بوده است که (او) باشد یا اسم ظاهر مثل (آمد بهار) در کلماتیکه بعد از ضمایر متصله ضمایر منفصله نیز گفته میشود در آنجا ضمایر منفصله تاکید[2] بر ضمایر متصله هستند زیراکه یک فعل دو فاعل نمیخواهد چنانکه گوئی

گفتم من گفتی تو گفت او گفتیم ما گفتید شما گفتند ایشان

تلقین ۱۷

ضمایر چه کلماتی هستند ؟ ضمایر چند قسمند ؟ ضمایر منفصله چه ضمایر هستند ؟ ضمایر منفصله چند تاست و کدامها هستند ؟ ضمایر متصله را چه

(۱) فاعل فعلت ـ یعنی کنندهٔ کار است ـ لفظی است که فاعل در معنی به ضمیر مضمر است (۲) تاکید ـ مبالغه

متصله و ضمایر منفصله را چرا منفصله گفتند ؟ اگر ضمیر در فعل نباشد چه ضمیر دارد ؟ جمع مخاطب ضمیرش چیست ؟ متکلم مع الغیر ضمیرش چیست ؟ مفرد مغایب ضمیر متصلش کدام است ؟

تمرین ۱۸

پنج کلام بنویسید که ضمیر متکلم جمع یعنی متکلم مع الغیر داشته باشد

پنج کلام بنویسید که ضمیر جمع مخاطب داشته باشد

پنج کلام بنویسید که تأکید بر ضمایر داشته باشد

پنج کلام بنویسید که در آنها ضمیر جمع مغایب با تأکید باشد

(اعتذار درس آتیه)

اگرچه معرب و مبنی مرفوع و منصوب و مجرور از اصطلاحات خاصه نحو و صرف عربی است

چون مقصود از تصنیف این کتاب آشنا نمودن نوآموزان است بر آن اصطلاحات در زبان مادری پس ایرادی بر این درس وارد نخواهد آمد

اعتذارات در این کتاب فقط در خور مطالعهٔ معلمین است و با طفال بدا تدریس نخواهد شد و لو بعنوان استدراک نوشته شود

درس هیجدهم در حالات ثلاثهٔ ضمایر

ضمایر چه مفرد باشند چه جمع خواه منفصل باشند خواه متصل از سه حال بیرون نیستند

یا ضمیر رفعند یا ضمیر نصبند یا ضمیر جرند ضمایر وقتی ضمیر رفع میشوند که یا فاعل باشند یا مبتدا[1] وقتی ضمیر نصب میشوند که مفعول[2] باشند وقتی ضمیر جر میشوند که مضاف الیه باشند

ضمایر مرفوعه جائیکه مبتدا نامیده میشوند همیشه منفصله اند و مابعد آنها خبر[3] بر آن مبتدا چنانکه گوئی

من گفتم تو گفتی او گفت ما گفتیم ـ شما گفتید ایشان گفتند

ترکیب مثال اوّل (من) مبتدا (گفتم) فعل و فاعل خبر بر مبتدا و در جائیکه ضمایر فاعل نامیده میشوند همیشه متصله اند مگر در مفرد مغایب که فاعل او همیشه یا ضمیر منفصل است یا اسم ظاهر چنانکه در درس هفدهم تفصیل آن گذشت

(۱) مبتدا ـ اسمی که خبر داده شود از او (۲) مفعول ـ اسمی است که فعل واقع شود یا (بر او) یا (با او) یا (در او) یا (از او) یا (برای او) یا (او را) (۳) خبر ـ کلمه ایست که خبر داده شود با آن از مبتدا

تلقین ۱۸

ضمایر بر چند حالت میشوند ؟ ضمایر کی مرفوعند کی منصوبند کی مجرور ؟
ضمایر وقتی که مبتدا میشوند چه حال خواهند داشت ؟ مبتدا بعد از خودش
چه لازم دارد ؟ ضمیر متصل مرفوع چه نامیده میشود ؟ ضمیر فاعل در کجا متصل است
و در کجا منفصل ؟ ضمیر کی مجرور میشود ؟ این عبارات را ترکیب کنید

او آمد　شما گفتید　نوشتند ایشان　دیدم من

تمرین ۱۸

پنج کلام[1] بنویسید که از دو کلمه بوده مبتدا و خبر باشند
پنج کلام بنویسید که مضاف الیه داشته باشد
پنج کلام بنویسید که مفعول در آنها باشد
پنج کلام بنویسید که (ضمیر) فاعل را تأکید کرده باشد

وظیفهٔ بهم

هر یکی از عبارات ذیل را بقلم جلی نوشته ترکیب آنرا بخط خفی[2] چنانکه

(۱) کلام — جمله که مرکب باشد از دو اسم مثل (محمّد عالم است) یا از یک اسم
دیک فعل مثل (محمّد نوشت) بشرط افادهٔ مطلب (۲) خط خفی — خطّ ریزه

در ترکیب یکی از عبارات درس نوشته شد بنویسید عبارت اوّل که
ترکیب نویسی آن تمام شد عبارت دوّیم را باز بقلم جلی[1] و ترکیبش را بقلم
خفی بنویسید و احوال ضمایر را معلوم نمائید

معلّم محترم است　عزیز شد راستگو

مکتب چراغ راه ملّت است　سواد روشنائی چشم است

شکسته شد دست ظالم　مجهول نمی ماند قدر عالم با عمل

مال تو بر تو حلال است　مال او بر تو حرامست

من خیر تو را طالبم تو خیر خود را منکری[2]

گفتم دستم را بکتابش نزنم فراموشم شد　دستش را اگر فتی دستت را میگیرد

محبّتش از یادت نرود　مطالب این وظیفه فراموشت نباشد

درس نوزدهم در تغییر احوال اسم به تغییر عبارت

چنانکه احوال اسم ظاهر به تغییر عبارت تغییر مییابد احوال ضمایر
نیز به تغییر عبارت تغییر مییابد

(۱) قلم جلی — خطّ درشت　(۲) منکر — جاهل

در اسم ظاهر گوئی محمّد آمد آمد محمّد دیدم محمّد را دیدهٔ محمّد

محمّد) در عبارت اوّل در محلّ رفعست بجهة مبتدا بودن

در عبارت دوّیم باز در محلّ رفعست بجهة فاعل بودن

در عبارت سیّم در محلّ نصب است بجهة مفعول بودن

در عبارت چهارم در محلّ جرّ است بجهة مضاف الیه بودن

هم چنین است در ضمایر متّصله و منفصله

در ضمیر متّصل متکلّم وحده گوئی سخن گفتم دردمیکشدم دردد لم

م) در عبارت اوّل در محلّ رفعست بجهة فاعل بودن

در عبارت دوّیم در محلّ نصب است بجهة مفعول بودن

در عبارت سیّم در محلّ جرّ است بجهة مضاف الیه بودن

و همچنین است در مخاطب و مغایب مگر اینکه ضمیر متّصل مخاطب و مغایب

مرفوع نمیشوند ابداً

اینکه در اصطلاح عوام ضمیر رفع بر فعل مغایب متّصل میشود مثل

(گفتش) غلط و باطل است چنانکه گفتیم مفرد غایب همیشه یا ضمیرش

ظاهر است یا مستتر

تلقین ۱۹

کلمهٔ (کتاب) در این عبارت چه اعراب[1] دارد ؟ (کتاب بهترین رفقاست)

کلمهٔ (انسان) در این عبارت چه اعراب دارد و چرا ؟ (قیمت انسان محاسن اوست)

کلمهٔ (مرد) در این عبارت چه اعراب دارد ؟ (رسوا نساخت مرد را مگر طمع)

کلمهٔ (شخص) در این عبارت چه اعراب دارد ؟ (محتاج نشد شخصی که قانع شد)

(ش) در این عبارت چیست و چه اعراب دارد ؟ (دستش را بگیر دستت را بگیرد)

(ت) در این عبارت چیست و چه اعراب دارد ؟ (مالت را نگهدار همسایه را دزد مگیر)

کدام ضمیر است که حالت رفع ندارد ؟ مفرد مغایب چرا ضمیر رفع ندارد ؟

تمرین ۱۹

عبارات تلقین فوق را ترکیب کرده بنویسید

بانیمعنی که کلمات عبارت را بقلم جلی و ترکیب انها را بقلم خفی نوشته و عبارترا

حفظ کنید و حاصلش را فهمیده تحویل بدهید

درس بیستم در تعریف عَلَم

(۱) اعراب — اثریست که در اسم پیدا میشود از تغییر عبارت

(۲) محاسن — زینت دهندهٔ آدمی از علم و ادب و غیره

دویم از معارف شش گانه علم است علم لفظی است که وضع شود برای یک معنی مشخص و معین بطریقی که استعمال[1] آن لفظ در غیر آن معنی بهمان یک وضع[2] صحیح نباشد مگر بوضعهای متعدد در معنیهای متعدد[3] استعمال شود

اعلام بر سه قسمند آنچه برای مدح یا ذم صاحبش وضع شود آنرا لقب گویند مثل محی الدین امین الدوله و . . . . ممتحن الدوله

وآنچه برای مدح و ذم صاحبش نبوده بکلمهٔ (اب)[4] (امّ) یا غیر آنها مصدّر باشد آن عَلَم راکنیه نامند مثل ابوطالب وتقی اوف وامّ سلمه وننه صغری وزن حاجی

آنچه غیر از این صورتها باشد آنرا اسم نامند مثل (علی) وفرق نمیکند لفظ علم مفرد باشد مثل طهران یا مرکّب باشد مثل کرمانشاهان

تلقین ۳۰

معارف چندتاست ؟ اوّلی از معارف چه بود ؟ دویّم از معارف کدام است ؟ تعریف علم چیست ؟ در کلمهٔ محمود لفظ کدام است

---

(۱) استعمال – عمل کردن (۲) وضع – بنا نهادن

(۳) متعدّد – زاید بر یک (۴) اب و امّ – پدر و مادر

ومعنی کدام ؟ استعمال یک لفظ در پنج معنی بچه وسیله صحیح میشود ؟ ده نفر را احمد اسم میگذارند چرا صحیح میشود ؟ علم بر چند قسم است ؟ لقب کدام است وکنیه کدام ؟ اگر علم غیر از لقب وکنیه باشد چه نامیده میشود ؟ چندتا علم مرکّب بگوئید

تمرین ۳۰

پنج کلمه علم بنویسید که لقب مدحی باشد

پنج کلمه علم مرکّب بنویسید

این عبارترا ترکیب نموده بنویسید (لقب بی معنی فحش با معنی است)

وظیفهٔ دهم

عبارات ذیل را حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوّده یکدفعه بدفتر پاک نویس بنویسید مطالبش را فهمیده تحویل بدهید

کلماتی را که بدرسهای پیش محلّ شاهد میشود موضوع نموده توضیح کنید

همه صبح که از خواب بیدار میشوید واز رختخواب برمیخیزید خود را مخاطب ساخته این خطابه را بخوانید

شاید که امروز شخصی بی شرم حق نشناس بی ادب حیله گر

متملق[۱] دروغگو غضبناک فحاش دوچار شویم چون همه اینها صفات جاهلان وشیوهٔ ناجوانمردانست که خوب از بد نمیدانند وخیر از شر نمی شناسند ما که بیقین میدانیم نیک و بد چیست ومرد ونامرد کیست در این صورت هیچیک از این صفات وحرکات آنها مارا به بدکاری وتغیر وادار نخواهد کرد وبمقام تلافی نخواهد آورد زیرا که شرف نفس[۲] خود را طالبیم وسعادت آتیه[۳] را منتظر

درس بیست ویکم

در اسماء اشاره

سیم از معارف اسماء اشاره است

اسماء اشاره کلماتی هستند که وضع شده اند برای اشاره نمودن بسوی محسوسات[۴] ظاهری

اشاره دو چیز لازم دارد (مشیر) (مشار الیه)

(۱) متملق - چاپلوس (۲) شرف نفس - خدمت بر نوع (۳) سعادت آتیه - فدای نفس در راه وطن (۴) محسوسات - معلومات

ادات[۱] اشاره شش تاست

این . برای مشار الیه[۲] مفرد نزدیک عاقل[۳] باشد یا نباشد

آن . برای مشار الیه مفرد دور عاقل باشد یا نباشد

اینها . برای مشار الیه متعدد نزدیک عاقل باشد یا نباشد

آنها . برای مشار الیه متعدد دور عاقل باشند یا نباشند

اینان . برای مشار الیه متعدد نزدیک عاقل

آنان . برای مشار الیه متعدد دور عاقل

تلقین ۲۱

معرفه چیست ؟ نکره چیست ؟ معارف چند تاست ؟ اوّلی از معارف چه بود ؟ دوّمی از معارف چه بود ؟ سیمی از معارف کدام است ؟ مشار الیه عاقل مثل چه ؟ مشار الیه غیر عاقل مثل چه ؟ مفرد چیست ؟ جمع چیست ؟ ادات اشاره چند تاست ؟ (او) کدام یک از ادات است ؟ این عبارت را ترکیب کنید (آنکه علم[۴] دارد همه چیز دارد)

(۱) ادات - اسباب (۲) مشار الیه - اشاره شده بسوی آن (۳) عاقل - کسیکه قوّهٔ عاقله دارد (۴) تقدیر آنکه دارد علم دارد همه چیز

تمرین ۲۱

پنج کلام بنویسید که اسم اشارهٔ جمع عاقل در آنها مضاف الیه باشد

پنج کلام بنویسید که اسم اشارهٔ جمع غیر عاقل در آنها مفعول باشد

پنج کلام بنویسید که ضمیر جمع مخاطب در آنها مبتدا باشد

پنج کلام بنویسید که اسم اشاره در آنها مبتدا باشد

درس بیست و دویم

در موصولات

چهارم از معارف اسماء موصوله است

اسماء موصوله کلماتی هستند که تنکیر[1] و ابهام[2] در آنها ذاتی باشد و رفع نشود مگر با جمله‌ئی که آنها را تفسیر کند آن کلمه را موصول و آن جمله را صله مینامند

و همیشه میانهٔ صله و موصول فاصلهٔ واجب است بکاف بیان[3] موصولات از چهار صفت یکی را خواهند داشت

اول اینکه مصدّر[4] باشند باسم اشاره مثل (آنکه) (آنانکه) (آنکس که)

(۱) تنکیر – ناشناسی (۲) ابهام – نامعلومی (۳) بیان تفسیر (۴) مصدّر – مبدأ

در عاقل (آنچه که) (آنهاکه) (آنچیزهاکه) در غیر عاقل

ثانی اینکه مصدّر باشند بلفظ (هر) مثل هرکه در عاقل هرچه در غیر عاقل

ثالث اینکه مصدّر باسم اشاره نبوده ملحق بیای تنکیر باشد مثل کسیکه کسانیکه در عاقل چیزیکه چیزهائیکه در غیر عاقل

رابع اینکه یای تنکیر بجهة تخفیف[1] در آخرش محذوف[2] مقدّر باشد مثل سرکه نه در راه عزیزان بود — سریکه

تلقین ۲۲

سیم از معارف چیست ؟ چهارم از معارف چیست ؟ تنکیر در اسم جنس بیشتر است یا در موصول بی صله ؟ شرط موصول چیست ؟ موصولات بچند صفت میباشند ؟ صفت اول کدام است ؟ صفت ثانی کدام است ؟ صفت ثالث کدام است ؟ صفت رابع کدام است ؟ اگر کاف بیانیه فاصله باشد میان ضمیر و جمله در این صورت موصول میشود یا نه ؟ مثل (منکه)

(۱) تخفیف – سبکی (۲) محذوف مقدّر – افتاده از لفظ یاد داشته در ذهن

تمرین ۲۲

پنج کلام بنویسید که صله اش رفع ابهام از مفرد عاقل کند

پنج کلام بنویسید که موصول در آن جمع عاقل باشد

پنج کلام بنویسید که موصول مضاف و مضاف الیه باشد

پنج کلام بنویسید که کاف بیانیه رفع ابهام نماید از مبتدا

وظیفهٔ یازدهم

این عبارات را حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس نموده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید و آنچه بدرس پیش محل شاهد میشود بعلامت معین نمائید

آنکه علم دارد همه چیز دارد آنکه علم ندارد هیچ ندارد

عِلمی که رهبر آخرت است میراث[1] انبیاست علمیکه رهبند[2] آخرت نیست میراث اشقیاست

علم حربهٔ شیطانست سلاح[3] داریکه با سیری رود خجالت بیشتر برد

(۱) میراث — ترکهٔ میّت (۲) رهبند آخرت — نه علم معاش نه علم معاد (۳) سلاح — اسباب جنگ

از حکیمی پرسیدم که خدا را ندیده از چه یقین داری ؟ و او را سزاوار بندگی و عبادت میدانی ؟

گفت روحم را ندیده ام ولی ریاست او را در ملک بدن می بینیم بزرگان دین گفته اند

هرکه خود را شناخت خدا را شناخت عارفان[1] گویند

هرکس که تو را شناخت خود را نشناخت

درس بیست و سیم در نکرهٔ مضاف بر معرفه

پنجم از معارف نکره ایست که اضافه شود بسوی یکی از معارف

نکره که اضافه شود بسوی یکی از معارف کسب[2] تعریف میکند مثل اسب من اسب باقر اسب آن بقال اسب مردیکه از عقب کاروان میآید

مقصود از اضافه تحصیل نسبت مضاف است بر مضاف الیه

ادات اضافه سه تاست

(۱) عارف — کسیکه مدح و ذمّ مخلوق در نزد آن یکی باشد

(۲) کسب تعریف — ناشناسی شناخته شود

اول کسرهٔ اضافه در کلمهٔ که آخر آن غیر از حروف علّه و ها، غیر ملفوظه باشد مثل ماه محرم

دویم همزهٔ اضافه در کلمهٔ که آخرش ها، غیر ملفوظه باشد مثل پردهٔ در

سیم یای اضافه در کلمهٔ که آخرش حرف علّه باشد یعنی حرف مصوّته باشد مثل عبای کرمان کدوی اصفهان قالی کردستان

گاهی مضاف و مضاف الیه عربی بدون تغییر در فارسی استعمال میشود مثل لیلة القدر ایام البیض دار العلم ملاذ الانام[1] اب الایتام[2] امین الدّوله

گاه میشود که مضاف و مضاف الیه در حکم یک کلمه بوده اضافه میشود بسوی کلمهٔ دیگر مثل دار السلطنهٔ تبریز دار العلم شیراز نهایة التعلیم مدرسهٔ رشدیه

تلقین ۲۳

سیم از معارف چیست ؟ پنجم از معارف کدام است ؟

(۱) ملاذ الانام — پناه گاه مردمان

(۲) اب الایتام — پدر یتیمان بی پدر — اطفال ۵۰ ساله

تعریف نکره کدام است ؟ مقصود از اضافه چیست ؟

ادات اضافه چند تا است ؟ اثر اضافه در لفظ مضاف فارسی چیست ؟

در عربی اعراب[1] مضاف چیست ؟ مضاف الیه عربی چه اعراب[2] دارد ؟

تمرین ۲۳

پنج کلام بنویسید که نکره اضافه شود بسوی اوّلی از معارف

پنج کلام بنویسید که نکره کسب تعریف کند از اعلام سه گانهٔ لقب کنیه اسم

پنج کلام بنویسید که نکره کسب تعریف کند از ششمی از معارف

پنج کلام بنویسید که نکره اضافه شود بسوی اسماء موصوله

درس بیست و چهارم

در منادا

ششم از معارف نکره ایست که بندا مقصود باشد

(۱) در عربی اعراب مضاف رفع است امّا تخفیف یافته بدل بضمّه میشود

(۲) در عربی مضاف الیه مجرّد مجرور است غیر مجرّد مکسور است

منادا[1] اسم نکره ایست که از افراد وانواع خود معیّن باشد بندا یعنی
که هر یکی از اقسام اسم در نفس خود افراد غیر معیّن دارد وقتیکه
یکی مخصوص بنداشد از افراد وانواع خود مشخّص ومعیّن میشود مثل
(ای محمّد) (ای مرد) (ای بقّال)
ع ج ن
ادات ندا[2] پنج تاست
اوّل (یا) مثل یاربّ وامدار که معتبر شود
دوّیم (ایا) مثل ایا طالبان علوم اللهی
سیّم (ای) مثل ایکه هرگز فراموشت نکنم
چهارم (ایّها) مثل ایّها النّاس نکوئی نیکوست
پنجم الفی که بآخر منادا لاحق شود
مثل خدایا عدل وانصافی بما ده
گاه میشود که حرف ندا حذف[3] شده منادا بی حرف ندا معیّن میشود
مثل عالم تو بعلم خود عمل کن
منادای غیر مقصود خارج از معارف است مثل ندای کور ومست

(۱) منادا – خوانده شده (۲) ندا – خواندن (۳) حذف – انداختن

تلقین ۲۴

پنجم از معارف چه بوده وتعریف آن چیست ؟ ششم از معارف چیست ؟
ادات ندا چندتاست ؟ ادات ندا بکجای کلمه متّصل میشود ؟
کدام منادا از معارف است ؟ کلامی بگوئید که حرف ندا از آن
محذوف باشد ؟ ادات ندا را مرتّبا بگوئید ؟

تمرین ۲۴

پنج کلام بنویسید که با (یا) دعوت منادا باشد
پنج کلام بنویسید که با (ایا) ندا باشد
پنج کلام بنویسید که منادا با (ایّها) ندا شود
پنج کلام بنویسید که حرف ندا محذوف باشد
پنج کلام بنویسید که الف ندا بآخر منادا لاحق شود

وظیفهٔ دوازدهم

این عبارات را حفظ کنید دو دفعه بدفتر مسوّده یکدفعه بدفتر پاک نویس
بنویسید در مضمون عبارات بدقّت تمام تأمّل نموده مغز مطلب را فهمیده
تحویل بدهید

اگر زندگانی را پر قیمت تر از همه چیز یقین داری و خودت را مسئول[1]

صرف آن می دانی پس باید که آن را به بهترین مصرف خرج کنی

تا خیانت بر امانت نکرده مؤاخذ[2] نباشی دانسته باشی که حیات فقط برای

عبادت خداست

معنی عبادت چیست ؟

امساک[3] از منهیات[4] شهوی[5]

ترک حرکات خلاف عقل

رضایت سرنوشت خود

به ابنای جنس خود محبت و یاری و با آنها صبر و بردباری نمودن

زیرا که آنها مثل اعمی[6] هستند راه از چاه و ثواب از گناه ندانند

شیخ سعدی علیه الرحمه فرماید

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

(۱) مسئول ـ مؤاخذ (۲) مؤاخذ ـ مسئول

(۳) امساک ـ کف نفس (۴) منهیات ـ قدغنیها

(۵) شهوی ـ شهویات نفسانیات (۶) اعمی ـ کور و نابینا

درس بیست و پنجم

در حیثیت اسماء

تمام اسماء از حیثیت معنی یا مصدرند یا غیر مصدر

مصدر آنست که معناً دلالت بر حدث[1] کند و لفظ آخرش (تن) باشد

یا (دن) مثل خواندن و نوشتن که معناً حادث[2] شدند و مسبوق بعدم[3]

غیر مصدر آنست که غیر از این باشد بیانی دیگر

اسم اگر موضوع برای ذات است (اسم ذات یا اسم عین) است

مثل احمد و اگر موضوع برای صفت است (اسم صفات یا اسم معنی) است

مثل آمدن رفتن

فعل نفی	فعل نهی	فعل امر	فعل مستقبل	فعل ماضی
نمی آید	نیا	بیا	خواهد آمد	آمد
	فعل استفهام	اسم مفعول	اسم فاعل	فعل جحد
	آمده ؟	آمده شده	آینده	نیامده

همه از مصدر مشتقند

تلقین ۱۵

اسم را چند تقسیم است ؟ قسمت اوّلی اسم بر چند قسم تقسیم شده و کدامهاست ؟

(۱) حدث ـ کار (۲) حادث ـ کار تازه (۳) مسبوق بعدم ـ کار تازه که اوّل نبوده بعد حادث شده

تقسیم ثانی اسم چیست ؟ مصدر را تعریف کنید ؟ مصدر را چند تعریف است ؟ اسم معنی را تعریف چیست ؟ اسم عین یعنی چه ؟ اسمی که دلالت بر حدث کند چه می‌نامند ؟ اسمی که موضوع برای ذات باشد چه می‌نامند ؟ صیغه‌های مختلفه چندتاست و کدامهاست ؟ نوشتن را صرف کنید ؟

تمرین ۱۵

پنج کلام بنویسید که اسم معنی مبتدا باشد

پنج کلام بنویسید که اسم عین مبتدا و مضاف باشد

پنج کلام بنویسید که موصول اسم ذات باشد

پنج کلام بنویسید که صلهٔ موصول فعل مستقبل باشد

درس بیست و ششم در ملحقات اسم

اسم را ملحقاتی هست و آنها پنج تاست اول صفت

اسم اگر دلالت کند بر نسبت حدث بذات آن اسم را صفت و آن ذات را موصوف مینامند مثل احمد معلم احمد ذات و موصوف تعلیم حدث معلم دال بر نسبت حدث بذات و صفت بر آن موصوف

صفت بر دو قسم است جامد است و مشتق

صفت جامد آنست که مشتق نباشد یعنی مصدر نداشته باشد مثل سیاه سفید

صفت مشتق آنست که جامد نباشد یعنی مصدر داشته باشد مثل دانا بینا

صفت جامد بر دو قسم است مفرد مرکب

صفت جامد مفرد مثل بزرگ کوچک

صفت جامد مرکب مثل زرگر لحاف دوز

صفت مشتق بر سه قسم است

اول اسم فاعل[1] مثل (داننده) که از دانستن مشتق است

دویم اسم مفعول[2] مثل (نوشته شده) که از نوشتن مشتق است

سیم صفت مشبه[3] که صفت ثابته را می‌فهماند مثل گریان که از گریستن مشتق است

اسم تفضیل[4] گاهی صفت جامد است مثل بدتر بهتر

گاهی صفت مشتق است مثل داناتر

---

(۱) اسم فاعل ـ صفت بر ذات فاعل (۲) اسم مفعول ـ صفت بر ذات مفعول (۳) صفت مشبه ـ صفت شبیه باسم فاعل (۴) اسم تفضیل ـ صفت فضیلت ذات موصوف بر ذات دیگر و موصوف دیگر

تلقین ۲۶

اسم را چند تقسیم است ؟ تقسیم اوّل چه بوده ؟ تقسیم دوّیم
چه بوده ؟ تقسیم سیم چیست ؟ صفت یعنی چه ؟
کدام کلمه را صفت مینامند ؟ در عبارت (مرد دانا مثل
کیمیاست) صفت کدام است و موصوف کدام ؟
صفت بر چند قسم است ؟ صفت مشتق کدام است ؟
اسم تفضیل مشتق است یا جامد ؟

تمرین ۲۶

بنویسید پنج کلام که صفت جامد باشد
بنویسید پنج کلام که صفت اسم فاعل باشد
بنویسید پنج کلام که صفت اسم مفعول باشد
پنج کلام بنویسید که صفت در آن صفت مشبّه باشد
پنج کلام بنویسید که صفت اسم تفضیل باشد

وظیفهٔ سیزدهم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش را درست فهمیده دو دفعه بدفتر

مسوّده یکدفعه بدفتر پاک نویس نوشته تحویل بدهید
و آنچه مطالب و درس پیش محل شاهد شود معیّن کنید
تا میتوانی گمراهانرا هدایت کن بی ادبانرا تربیت نما اگر مقصود تو حاصل
نشد کسل نباش زیرا معنی حوصله همین است
با خود بگو خدای قادر بر معاصی عصات صبر میکند و آنهارا
نعمت میفرستد و رحمت خود را دریغ نمیدارد تو نیز میتوانی
این صفت حسنه را دارا باشی اگر نمیتوانی مانع خود را نشان
بده !!!
درخت توت میوه اشرا می خورند برگش را می چینند
شاخه اشرا می شکنند ساقه اشرا میبرند باز ریشه اش و وظیفهٔ
خود را ترک نمیکند
البتّه وظیفهٔ تمدّن و تربیت تو انیمقدار خدمت نوع را
لازم دارد

خواجه علیه الرّحمه

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

درس بیست و هفتم

در ملحقات اسم

دویم از ملحقات[۱] اسم (حال) است

حال فضله[۲] ایست که بیان هیأت[۳] فاعل کند یا بیان هیأت مفعول کند یا بیان هیأت فاعل و مفعول کند در حین حدوث[۴] فعل

حال گاه مفرد[۵] میشود و گاه جمله[۶] گاه مقدم بر صاحب حال میشود و گاه مؤخر از صاحب حال

و حق حال اینست که مؤخر باشد از ذی حال[۷]

مثال (برای بیان هیأت فاعل)

مفرد مؤخر مثل قاصد آمد خوشحال

جملهٔ مؤخر مثل چاپار رسید بارش را بدزد داده

مفرد مقدم مثل سواره آمد غلام

(۱) ملحقات ـ چیزهائیکه تابع میشوند (۲) فضله ـ زیادی (۳) هیأت ـ حال و صورت و احوال (۴) حدوث ـ وقوع (۵) مفرد ـ کلمه که جزء لفظ آن بر جزء معنی آن دلالت نکند (۶) جمله ـ عبارتیکه جزء لفظ آن بر جزء معنی آن دلالت کند (۷) ذی حال ـ صاحب حال

جملهٔ مقدم مثل دین نداشت دنیش را نداد

برای بیان هیأت مفعول

مفرد مؤخر مثل دیدم ایران را ویران

جملهٔ مؤخر مثل احوال شما را پرسیدم تشریف نداشتید

مفرد مقدم مثل غمگین می بینیم شما را

جملهٔ مقدم مثل سواره میرفتید شما را دیدم

برای هیأت فاعل و مفعول

مفرد مؤخر مثل علی برادرش را وداع کرد گریان

مفرد مقدم مثل سهواً بهم خورد رضا با کاظم

جملهٔ مؤخر مثل دیدم او را هر دو روزه بودیم

جملهٔ مقدم مثل برادر بودند قابیل هابیل را کشت

تلقین ۲۷

ملحقات اسم چند است ؟ اول از ملحقات اسم چیست ؟ دویم از ملحقات چیست ؟ قاعدهٔ حال چیست ؟ حال چه چیز را نشان میدهد برای سامع ؟ حال بچند احوال میشود ؟ حق حال نسبت به ذی حال چیست ؟ فرق میان حال و صفت چیست ؟

تمرین ۲۷

پنج کلام بنویسید که ذی حال فاعل مقدم باشد
پنج کلام بنویسید که حال بیان هیأت مفعول مقدم نماید
پنج کلام بنویسید که حال از صاحب حال مقدم باشد
پنج کلام بنویسید که در آنها حال فاعل و مفعول هر دو معلوم باشد خواه ذی حال مقدم باشد خواه مؤخر

درس بیست و هشتم در باقی ملحقات اسم

سیم از ملحقات اسم تمیز است

تمیز آن اسم ثانی است که رفع ابهام کند از اسم اول

از جنسش(۱) مثل انگشتری دارد طلا
از مقدارش مثل گندم دارد یک انبار
از عددش مثل اسیر آورند دوازده نفر
از وزنش مثل نان میخرید بیست من و نیم
از مساحتش(۲) مثل خانه ساختم هزار زرع

(۱) جنس - افراد غیر معین (۲) مساحت - مقدار سطحی - یعنی زرع مربع

چهارم از ملحقات اسم عطف(۱) است

عطف اثبات حکم کلمهٔ اول است که معطوف علیه(۲) باشد بر کلمهٔ دویم که معطوف باشد بواسطهٔ رابطه که در میان آن دو کلمه میباشد
ادات ربط که عاطفه(۳) نیز میگویند در باب حرف مفصلاً گفته میشود
عطف یا فیما بین دو اسم است مثل آمد علی و رضا
یا فیما بین دو فعل است مثل نشست و گفت

پنجم از ملحقات اسم بدل است

بدل اسم ثانویست که اعرف(۴) و اشهر(۵) از اسم اولی باشد
بدل یا کل از کل است مثل سلطان مظفرالدین شاه
یا بعض از کل است مثل ارزانی است طهران نانش
یا بدل غلط است مثل آمد سه نفر چهار نفر
و از بدل شمرده میشود اسم ظاهر بعد از اسم اشاره مثل این مرد
و موصوف بعد از صفت مثل دکتر علیخان

(۱) عطف - گردانیدن جلو (۲) معطوف علیه - گردانیده شده بر آن سمت
(۳) عاطفه - گرداننده (۴) اعرف - شناساتر (۵) اشهر - مشهورتر

و معنی بعد از لفظ مثل بیت یعنی خانه

و اسم بعد از کنیه مثل تقی زاده محمد رضا

و اسم بعد از لقب مثل مشهدی محمود مجلل الممالک

بدل و عطف بیان هر دو یک حکم دارد

تلقین ۲۸

ملحقات اسم چند است ؟ سیم از ملحقات اسم کدام است ؟ تعریف تمیز چیست ؟ تمیز رفع ابهام از چند چیز میکند ؟ فایده در تمیز چیست ؟ چهارم از ملحقات اسم چیست ؟ عطف بچه معنی است ؟ فایدهٔ عطف چیست ؟ میان معطوف و معطوفٌ علیه چه لازم است ؟ واسطهٔ میان معطوف و معطوف علیه چه اصطلاح دارد ؟ عطف اسم بفعل یا فعل باسم صحیح است یا نه ؟ پنجم از ملحقات اسم کدام است ؟ تعریف بدل چیست ؟ بدل بر چند قسم است ؟ ملحقات بدل کدامند ؟ عطف بیان با بدل چه فرق دارد ؟ موصوف بعد از صفت در ترکیب چه گفته میشود ؟

تمرین ۲۸

دو کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از جنس

دو کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از مقدار

دو کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از عدد

دو کلام بنویسید که تمیز رفع ابهام کند از مساحت

دو کلام بنویسید که معطوف و معطوفٌ علیه هر دو اسم صفات باشد

دو کلام بنویسید که معطوف و معطوف علیه هر دو جمله باشد

دو کلام بنویسید که بدل جزء از مبدل منه باشد

دو کلام بنویسید که عطف بیان کل مبدل منه باشد

دو کلام بنویسید که بدل تمام مبدل منه باشد

وظیفهٔ چهاردهم

این وظیفه را حفظ کنید دو دفعه بدفتر سوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید

و هرچه بدرسهای پیش محل شاهد میشود بعلامت معین میکنید و هرکس هرچه زیادتر عبارت وظیفه را ترکیب نحوی نویسد بهمان درجه

مورد[1] عنایت از مالیهٔ مدرسه خواهد شد

درحالت نماز هر قسم آواز شنوی نماز را نمی‌شکنی و جمعی که بنماز تو عقیده[2] ندارند حالت تورا مسخره کنند و بر نماز تو استهزا نمایند صرف عقیده[3] از نماز نمیکنی و اگر بخلاف یقین تو در طرز عبادت[4] تو سلیقه اظهار نمایند ابدا اعتنا بمیل آنها نکرده ارکان[5] نمازت را باطل نمیائی

پس دانسته باش هر عملی که داعی برکات[6] نوع است در درگاه خدا صورت همان عبادترا دارد

البتّه امتناع[7] مردم تورا کسل نکند بدگوئی جهال تورا بغیظ نیاورد اذیّت مدّعی‌ها تورا خسته ندارد

زیرا که اقدام بر حسنات را عبادت خود میدانی و طمع عوض و تمجید[8] از مردم نداری

---

(۱) مورد ـ ورودگاه ـ محل (۲) عقیده ـ اعتقاد

(۳) صرف عقیده ـ تغییر اعتقاد (۴) طرز عبادت ـ شرائط صحت نماز

(۵) ارکان نماز ـ نیت و قیام و رکوع و سجدتین وغیرها (۶) داعی برکات نوع ـ نفع مردم (۷) امتناع ـ ممانعت (۸) تمجید ـ احترام

درس بیست و نهم در متعلقات اسم

اسم را متعلقاتی هست و آنها سه تاست

اوّل اسماء عدد اسماء عدد کلماتی هستند که وضع شده اند برای تعیین شمارهٔ اجناس مثل یک دو سه چهار ....

اعداد اصلیه سه مرتبه اند آحاد (یک‌ها) عشرات (ده‌ها) مآت (صدها)

هر عددی که نوع واحدش یعنی معدودش معین نباشد آنرا عدد مطلق مینامند مثل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ....

هر عددی که نوع واحدش معیّن باشد آن عدد را عدد مقیّد می نامند مثل یک سلطان صد وزیر ده هزار مستوفی دو کرور رعیّه

در اصطلاح نحو عدد را (مبهم) و معدود را (ممیز) مینامند

گاه باشد که اسماء عدد را حذف کرده ممیز را تنها ذکر می کنند مثل اینکه گوئی مدرسهٔ رشدیه شش درجه دارد

درجهٔ تأسیسیه درجهٔ تجهیزیه درجهٔ اعدادیه

درجهٔ ابتدائیه درجهٔ اول درجهٔ دوم

و کلمهٔ اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم را که اسماء عدد حذف نمائی در و

تلقین ۲۹

اسم برچند قسم است ؟ معارف برچند قسم است ؟ ملحقات اسم چندتاست ؟ متعلقات اسم چندتاست ؟ اولی از متعلقات اسم کدام است ؟ اسماء عدد چه کلماتی هستند و برای چه وضع شده اند ؟ اسماء عدد نکره اند یا معرفه ؟ اعداد اصلیه کدامند ؟ عدد مطلق کدام است ؟ پنج مدرسه عدد مطلق است یا عدد مقید ؟ در عبارت (دیدم پانصد نفر سواره) مبهم کدام است و ممیز کدام ؟

تمرین ۲۹

پنج کلام بنویسید که اسماء عدد در آنها مطلق و مفرد باشد

پنج کلام بنویسید که ممیز در آنها عاقل باشد

پنج کلام بنویسید که معدودش مذکور و اسماء عددش محذوف باشد

پنج کلام بنویسید که اسماء عدد مرکب و مطلق باشد

دو کلام بنویسید که ممیز غیر عاقل و عدد از مرتبهٔ اول و سیم باشد

دو کلام بنویسید که نوع واحد از معدود آن جماد باشد

درس سی ام در ظروف

دویم از متعلقات اسم ظرف است

ظروف کلماتی هستند که در جواب (کی) و (کجا) گفته میشوند

ظرف بر دو قسم است (ظرف زمان) (ظرف مکان)

ظرف زمان بر دو قسم است (ظرف زمان مبهم[1]) (ظرف زمان محدود[2])

ظرف زمان مبهم که دلالت کند بر اوقات غیر معین مثل گاه بیگاه وقت دایم همیشه همواره پیوسته مدام علی الدوام[3] قیامت حشر

ظرف زمان محدود که دلالت کند بر اوقات معین مثل امروز فردا پس فردا پسین فردا دیروز دیشب پریروز پریشب امسال پارسال سال آینده صبح سحر بامداد اکنون حال ظهر عصر وقت نماز شب عید الضحی تاسوعا عاشورا سنبله میزان

ظرف مکان آن نیز بر دو قسم است (مبهم) (معین)

(۱) مبهم - نامعلوم (۲) محدود - معلوم (۳) علی الدوام - همیشه

ظرف مکان مبهم که دلالت کند بر مکان غیر معین مثل

پیش پس دور نزدیک راست چپ جنوب شمال
شرق غرب محشر بهشت جهنم عرش جابلقا جابلسا کوه قاف

ظرف مکان محدود که دلالت کند بر مکان معلوم مثل

تبریز طهران شیراز اصفهان دارالخلافه اسلامبول
مکهٔ معظمه بیت الله کعبه مدرسهٔ رشدیه

تلقین ۳۰

دویم از متعلقات اسم کدام است ؟ ظروفات چیستند ؟ ظرف بر چند قسمند ؟
ظرف زمان یعنی چه ؟ ظرف مکان یعنی چه ؟ ظرف زمان بر چند قسم است ؟
ظرف زمان مبهم کدام است ؟ ظرف مکان مبهم کدام است ؟ ظرف
زمان مبهم مثل چه ؟ ظرف مکان مبهم مثل چه ؟ ظرف زمان محدود کدام است ؟
ظرف مکان محدود کدام است و مثالش چه ؟

تمرین ۳۰

سه کلام بنویسید که مثالی از ظرف زمان مبهم در آنها باشد
سه کلام بنویسید که از ظرف مکان مبهم محل شاهد داشته باشد

سه کلام بنویسید که بر ظرف مکان محدود محل شاهد باشد
سه کلام بنویسید که مثالی از ظرف زمان محدود داشته باشد
پنج کلام بنویسید که در آنها از دو زمان کلمه باشد

وظیفهٔ پانزدهم

این وظیفه را نیز مثل سایر وظایف قبل بجا بیاورید
میگوئی امروز از همه غصه و غم خلاص شدم
معنی این را بمن بگو تو غم را از خود براندی یا غم بر ضعف تو رحم آورد ؟
البته می دانیکه غم و الم در خارج وجود ندارد بلکه این سوز و گداز
در خود تو شعله ور است درین صورت از آنچه در تحت حکومت تست میتوانی
آزاد شوی
داشته باش که اندوه بر امورات اختیاری(۱) هدر است زیرا که
دفع آن در تحت قدرت است و بر امورات قهری(۲) بازهدر است زیرا که
تحمل بر آن طبیعی است

(۱) امورات اختیاری — آرزوهای دور و دراز که دفع آن ممکن است
(۲) امورات قهری — مثل پیری و فقیری و مرگ و ناخوشی

درس سی و یکم در کنایات

سیم از متعلقات اسم (کنایات) است

کنایات کلماتی هستند که بیان کنند ذاتی[۱] را یا حدثی[۲] را پس اگر آن کلمات جای اسم را بگیرند (ضمایر) نامیده میشوند مثل مال او مال ما مالشان مالتان گفتم گفتید گفتند گفتمش گفتمشان وغیر اینها واگر آنکلمات نشان بدهند محسوسی[۳] را اسماء اشاره و موصولات نامیده میشوند

مثل مال آنها مال آنان مال اینها مال اینان مالیکه حلال است کسیکه عالم است لباسیکه کهنه است

واگر آنکلمات مثل الفاظ فلان و بهمان وغیره باشد مبهمات نامیده میشوند

پس معلوم شد که ضمایر و اسماء اشاره و اسماء موصوله و کلمات مبهمه همه اسم کنایه هستند نه اسم صریح

(۱) ذات - اسم عین (۲) حدث - اسم معنی

(۳) محسوس - چیزی که میشود آنرا دید یا شنید یا بوئید یا چشید یا دست مالید
۱ ۲ ۳ ۴ ۵

تلقین ۳۱

متعلقات اسم چند تا است ؟ اولی و دویمی از متعلقات اسم کدامند ؟ سیم از متعلقات اسم چیست ؟ کنایات یعنی چه ؟ موصولات چرا از کنایات شمرده شده ؟ کنایات چه وقت بمعنی ضمایر میشوند ؟ موصولات و اسماء اشاره به محسوسات دلالت دارند یا به معقولات ؟

تمرین ۳۱

پنج کلام بنویسید که در آنها کنایات بیان ذات نماینده

پنج کلام بنویسید که کنایات در آنها بیان حدث نماید

پنج کلام بنویسید که کنایات در آنها بیان معقول نماینده

پنج کلام بنویسید که کنایات در آنها بیان مبهمات نماید

درس سی و دویم در فروعات اسم

اسم را فروعاتی هست و آنها شش تا است

افراد جمع تأنیث تذکیر تصغیر تکبیر

(۱) افراد - یکی بودن (۲) جمع - زیاده از یک بودن (۳) تذکیر - مذکر بودن (۴) تأنیث - مؤنث بودن

مفرد اصل بر جمع است   جمع فرع بر مفرد است

مذکّر اصل بر مؤنث است   مؤنث فرع بر مذکّر است

مکبّر اصل بر مصغّر است   مصغّر فرع بر مکبّر است

علامت جمع (آن) (ها) که بر آخر اسم لاحق میشوند مثل مردان

زنان — مردها زنها

علامت تأنیث و تذکیر لاحق شدن کلمهٔ (نر) (ماده) بر آخر اسم است

مثل شیر نر گاو ماده

گاه باشد که صفت تأنیث و تذکیر مقدم بر اسم میشوند مثل نره شیر

ماده گاو

علامت تصغیر لاحق شدن (ک) تصغیر است بر آخر اسم یا برای

فهمانیدن کوتاهی و کوچکی یا برای فهمانیدن تحقیر مثل مردکه زنکه

پسرک مردک

تلقین ۳۲

اسم را چند اصول بود ؟ متعلقات اسم چند تا بودند ؟

ملحقات اسم کدامها بودند ؟ اسم را چند فرع است ؟

اسم

فروعات کدامند ؟ علامت جمع چیست ؟

علامت جمع بر کجا متصل میشود ؟ علامت تذکیر و تأنیث چیست ؟

علامت تذکیر مقدّم بر اسم خود میشود یا مؤخر از آن ؟

علامت تصغیر کدام است ؟ علامت تصغیر کی لاحق بر اسم میشود ؟

علامت تصغیر با علامت تحقیر تفاوت دارد یا نه ؟

تمرین ۳۲

پنج کلام بنویسید که اسم فاعل در آنها جمع باشد

پنج کلام بنویسید که اسم مفعول مذکّر غیر عاقل باشد

پنج کلام بنویسید که فاعل در آنها مؤنث باشد

پنج کلام بنویسید که فاعل در آنها تحقیر شده باشد

وظیفهٔ شانزدهم

این وظیفه را حفظ کنید معطلبش را درست بفهمید دو دفعه بدفتر مسوده

یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده تحویل بدهید

ده طایفه را نتوان شناخت مگر در ده مقام

شجاع را در جنگ

اهل حرفه[1] را در صنعت

بزرگ را در غضب

امین را در شرکت

دوست را در حاجت

نجیب را در مسکنت[2]

زاهد را در ریا[3] و سمعت[4]

عالم را در مباحثت

عادل را در مخاصمت[5]

عاقل را در مشاورت

این ده جمله را ترکیب نحوی کنید و ترکیب هر جمله را بنویسید
هرکس بی غلط بنویسد ده ورقه تحسین یا قیمت آنرا از مالیه مدرسه
دریافت میدارد

(۱) حرفه - صنعت (۲) مسکنت - بیچیزی
(۳) ریا - نشاندادن عمل بمخلوق (۴) سمعت - شنواندن شهرت عمل
(۵) مخاصمت - رفتن دو مدعی نزد حاکم

درس سی و سیم در اصول[1] فعل

کلمه اگر دلالت کند بر حدث و زمان وقوع آن آنکلمه را فعل مینامند

اصول فعل سه تاست

اوّل فعل ماضی و آن کلمه ایست که دلالت کند بر حدث گذشته در زمان
قبل مثل رفته‌ام (ماضی قریب) رفتم (ماضی اقرب[2]) رفته بودم
(ماضی بعید) رفته بوده‌ام (ماضی ابعد[3]) میرفتم (ماضی مطلق[4])
(حکایت حال در ماضی)

دوّیم فعل مستقبل و آن کلمه ایست که دلالت کند بر حدث زمان حال و استقبال
مثل خواهم رفت (مضارع قریب) میخواهم بروم (مضارع اقرب)
میروم (مضارع مطلق)

سیّم فعل امر و آن کلمه ایست که دلالت کند بر طلب حصول فعل
در زمان حال مثل برو (امر فوری) باید بروی (امر تراخی[5])

(۱) اصول - اصلها - ریشه‌ها (۲) اقرب - قریب‌تر - نزدیکتر
(۳) ابعد - بعیدتر - دورتر (۴) مطلق - بی قید
(۵) امر تراخی - امریکه بتأخیر حاصل میشود

تلقین ۳۳

اصول فعل چندتاست ؟ اوّلی از اصول فعل کدام است ؟
دویم از اصول فعل چیست ؟ فعل را تعریف کنید ؟
فرق میان اسم و فعل چیست ؟ فرق میان اسم و حرف
چیست ؟ فعل ماضی بر چند قسم است ؟ ماضی مطلق را
صرف کنید ؟ ماضی قریب را صرف کنید ؟ ماضی مطلق را
با ضمایر صرف کنید ؟ فعل مستقبل را تعریف کنید ؟ فعل مستقبل
بر چند قسم است ؟ مضارع قریب را صرف کنید ؟
از اقسام مضارع زمان کدام یک نزدیکتر است ؟ امر بر چند
قسم است ؟ امر فوری را صرف کنید ؟ امر تراخی را
صرف کنید ؟ یک فعل را چند جور فاعل تصور میشود کرد ؟
امر را تعریف کنید

تمرین ۳۳

پنج کلام بنویسید که اوّلش موصوله بوده صله اش ماضی قریب باشد
پنج کلام بنویسید که در اوّل آن اسم اشاره بوده ماضی مطلق داشته باشد

پنج کلام بنویسید که خبر مبتدا مستقبل بعید باشد
پنج کلام بنویسید که اوّلش اسم فاعل جمع و آخرش مستقبل مطلق باشد
پنج کلام بنویسید که مبتدا اسم عین بوده خبرش امر فوری باشد

درس سی و چهارم

در لازم و متعدّی

فعل بر دو نوع است (لازم)(۱) و (متعدّی)(۲)

لازم آنست که فعل از فاعل نگذرد و بمفعول نرسد
مثل چرید گوسفند شکست کوزه دوید اسب خوابید فتنه

متعدّی آنست که فعل از فاعل بگذرد و به مفعول برسد
مثل نوشت رضا درس را زنده کرد علم ملت را
خورد .... مال ایتام را

فعل لازم را متعدّی میکنند به لاحق کردن (آنی) به ماقبل علامت مصدر
مثل چرانیدم گوسفند را شکانیدم کوزه را

---

(۱) لازم — فعلی که ملازم فاعل است (۲) متعدّی — فعلی که ملازم مفعول است — تجاوز کننده از فاعل

دوانیدم اسب را   خوابانیدم فتنه را

گاه میشود که ازادات تعدیه (ی) را بجهه تخفیف میاندازند

مثل چراندم گوسفند را   دواندم اسب را   شکاندم کوزه را

خواباندم فتنه را

هر فعل لازم را (فعل مجرد) مینامند و بعد از آنکه متعدیش کردند

(فعل مزید فیه) میخوانند

تلقین ۳۴

فعل بر چند نوع میشود ؟ فعل لازم کدام است ؟ فعل متعدی کدام است ؟

فعل لازم را چه طور متعدی میکنند ؟ فعل مجرد کدام است ؟

فعل اگر مجرد نباشد چه خواهد شد ؟ فعل مزید فیه کدام است ؟

هر فعل متعدی مزید فیه است ؟ معین کنید ازین افعال مجرد را

و مزید فیه را لازم را و متعدی را

آمد زد نوشت نشست خندید رمید کشت

پرید پوشید دید رفت آورد پرسید خورد

خوابید پخت دانست ...

تمرین ۳۴

پنج کلام بنویسید که فعلهای مستقبل متعدی داشته باشد

پنج کلام بنویسید که پنج فعل ماضی لازم داشته باشد

پنج کلام بنویسید که صیغهٔ امر تراخی داشته باشد

پنج کلام بنویسید که از فعل لازم امر فوری داشته باشد

وظیفهٔ هفدهم

این عبارات را حفظ کرده دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف

پاک نویس نموده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید

آنچه مطالب درسهای پیش محل شاهد میشود یادداشت کنید

درد یعنی بی صبری قوت نفس خود را زیاد کن جزع را فرو گذار

اگر تو صابر باشی درد هم ساکت میشود

وقت خود را در مباشری امور دیگران ضایع مکن مگر در عملی که متضمن اعانت

دیگران باشد زیرا که فقط برای این خلق شده

خود را از خیالات بیفایده و تصورات خوش نمای بیهوده آزاد کن

فکرت را بجائی معطوف دار که اگر کسی از تو بپرسد در چه خیالی ؟ -

بی ترس و واهمه همه جا توانی اظهار کنی

صادق کسی را میگوئیم که اگر صفحهٔ خیالش را با هل شرق و غرب نشان دهد

از احدی خجالت نکشد

درس سی و پنجم
در معلوم و مجهول افعال

هر فعل که برای حکایت حال فاعل بنا شود آن فعل را فعل معلوم و مبنی

از برای فاعل مینامند

هر فعل که برای حکایت حال مفعول بنا شود آن فعل را فعل مجهول و مبنی

از برای مفعول مینامند

(بعبارت دیگر)

هر فعل که اخبار حال فاعل را نماید فعل معلوم است

مثل نوشت احمد لوحه را که مقصود از بیان این عبارت اخبار

از نویسندگی احمد است

هر فعل که اخبار حال مفعول را نماید فعل مجهول است

مثل نوشته شد لوحه که مقصود از بیان این عبارت اخبار حال لوحه است

دانسته باش که فعل لازم مجهول بنا نمی شود زیرا مفعول

ندارد تا بیان حال مفعول شود و گفتیم که فعل مجهول بنا میشود فقط برای بنای

حال مفعول

تلقین ۳۵

فعل معلوم کدام است ؟ مبنی از برای فاعل چیست ؟ آنچه

در مبنی از برای فاعل معلوم است و آنچه در مبنی از برای مفعول مجهول است

چیست ؟ فعل مجهول کدام فعل است ؟ مبنی از برای مجهول کدام

فعل است ؟ فعل معلوم از لازم و متعدی هر دو می آید یا مخصوص

یکی از اینهاست ؟ از فعل لازم فعل مجهول بنا میشود یا نه ؟

از کلمهٔ (نشستن) فعل ماضی معلوم مطلق را صرف کنید ؟

از کلمهٔ (خواندن) فعل مستقبل مطلق معلوم را صرف کنید ؟

از مصدر (زدن) ماضی بعید مجهول را صرف کنید ؟

از مصدر (نوشتن) مضارع اقرب مجهول را صرف کنید ؟

از فعل لازم چرا فعل مجهول بسته نمیشود

تمرین ۳۵

ازین چند مصدر ماضی مطلق معلوم مضارع مطلق معلوم امر فوری

امر تراخی معلوم ماضی مطلق مجهول مضارع مطلق مجهول

امر تراخی مجهول را صرف کرده بنویسید

شنیدن آزردن آویختن باختن پختن

پیمودن پرسیدن پریدن

درس سی و ششم در مفاعیل

مفاعیل بر شش نوع میباشند

اول (مفعول به[1]) و علامت آن (را) میباشد مثل نوشتم درسم را

(نوشتم) فعل و فاعل (درسم را) مفعول به.

ثانی (مفعول مع[2]) و علامت آن (با) میباشد مثل هستم با شما

(هستم) فعل و فاعل (با شما) مفعول مع

ثالث (مفعول فیه[3]) و علامت آن (در) میباشد مثل برو در امان

خدا (برو) فعل و فاعل (در امان) مفعول فیه (خدا) مضاف الیه

رابع (مفعول له[4]) و علامت آن (برای) میباشد مثل

(۱) مفعول به ــ واقع شده بر او (۲) مفعول مع ــ واقع شده با او

(۳) مفعول فیه ــ واقع شده در او (۴) مفعول له ــ واقع شده بجهة آن

خلق شدم برای عبادت (خلق شدم) فعل و فاعل (برای عبادت)

مفعول له

خامس (مفعول منه) و علامت آن (از) میباشد

مثل در قیامت پرسیده میشود انسان از ساعتهای عمر خود (در قیامت)

مفعول فیه (پرسیده میشود) فعل مضارع مجهول (انسان) نایب فاعل

(از ساعتهای) مفعول منه (ی) ادات اضافه (عمر) مضاف الیه

(خود) مضاف الیه

سادس (مفعول بواسطه) و علامت آن (تا) (به) (بر) میباشد

مثل رفتم تا کعبه آمدم تا مدرسه رسیدم بر عزت

(رفتم) و (آمدم) و (رسیدم) هر سه فعل و فاعل (تا کعبه) (بمدرسه)

(بر عزت) هر سه مفعول بواسطه

تلقین ۳۶

مفاعیل بر چند نوعند ؟ اولی از مفاعیل کدام است و علامت آن چیست ؟

دویمی از مفاعیل کدام است و علامت آن چیست ؟ سیمی از مفاعیل چیست

و علامتش کدام است ؟ پنجمی از مفاعیل کدام است و علامت آن چیست ؟

ششمی از مفاعیل کدام است و علایم آن کدامهاست ؟ همهٔ این مفاعیل از برای افعال متعدّیست یا برای افعال لازم هم لازم میشود ؟

کدام یک از مفاعیل میتواند متعلق بر افعال لازمه باشد ؟

کدام یک ازین مفاعیل است که نمیتواند متعلق بر افعال لازمه باشد ؟

تمرین ۳۶

سه کلام بنویسید که مفعولٌ به داشته باشد

سه کلام بنویسید که مفعول مع و مفعول فیه هردو داشته باشد

سه کلام بنویسید که مفعول له داشته باشد

سه کلام بنویسید که مفعولٌ منه داشته باشد

دو کلام بنویسید که هر سه علامت مفعول بواسطه را داشته باشد

وظیفهٔ هیجدهم

این عبارات را حفظ کنید و مطالبش را درست فهمیده تحویل بدهید دو دفعه بدفتر مسوّده و یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده و آنچه را که بدرسهای پیش محلّ شاهد میشود بعلامت معیّن کنید و در تحقیق حال کلمات سرسری نباشید

چنانکه دست و پا چشم و گوش لب و دندان و سایر اعضای انسان همه در یک پیکر برای خدمت همدیگر خلق شده اند و مأمورند که همه در تحت ادارهٔ مدیر کل که روح باشد دایر گشته امورات مملکتی بدن را منتظم دارند هیچیک از اجزای بزرگ و کوچک از نگهداری دیگری آنی معذور نشده در حفظ همدیگر غایت کوشش را بعمل آورند

هم چنین است حال عموم ابنای بشر که اگر در اسم و جسم مشابه همدیگر نیستند لکن در تمام موادّ روحی که بخشش خدائی است متّصل بهم و مطیع یک قانون هستند و برای خدمت همدیگر خلق شده اند که بی این یکی کارهای آن یکی معوق است

پس درانصورت غضب و روگردانی من از شخصی با این نزدیکی برای اینکه مرا رنجانیده یا نفعی بر من نرسانیده خلاف قانون و معصیت بر خالق نیست ؟

اگر در تحمّل زحمات نوع خود اظهار شکایت و خستگی نمایم و بر بدکاران جزای بد بدهم ....

ناچارم وقتیکه دندانم درد کند چشمم کم نور گردد گوشم سنگین شنود

پایم خسته شود . . . . .

برا اینها نیز غیض و غضب نمایم !!!

سعدی علیه الرّحمة

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

درس سی و هفتم

در کلام و جمل[1] مفیده[2]

جمله و کلام آنست که مرکب باشد از دو کلمه یا بیشتر و مخاطب را فایدهٔ تمام و سکوت[3] صحیح بخشد

اگر در اوّل کلام فعل باشد آن جمله را (جملهٔ فعلیّه) مینامند مثل (آمدم شمارا ببینیم) (خواهم گفت تا بشنوند) (بگرد تا پیدا کنی) (میازار تا آزرده نشوی)

اگر در اوّل کلام یکی از مفاعیل باشد آن جمله را نیز جملهٔ فعلیه

(۱) جمل – جمله ها (۲) مفیده – فایده مند (۳) سکوت صحیح – رفع انتظار

مینامند

(مثال)

عمرم را غنیمت دانم — با بدان ننشینم

در عبادت کاهلی نورزم — برای نوع خود خدمت کنم

از جهالت خلاص شوم — بر تعریف دروغ به ثنای بمعنی

تا هستم مغرور نباشم

(ترکیب)

(عمرم را) مفعولٌ به (غنیمت دانم) فعل و فاعل

(با بدان) مفعول مع (ننشینم) فعل و فاعل

(در عبادت) مفعولٌ فیه (کاهلی نورزم) فعل و فاعل

(برای نوع) مفعولٌ له اضافه شده بر کلمهٔ (خود)

(خود) مضاف الیه (خدمت کنم) فعل و فاعل

(از جهالت) مفعولٌ منه (خلاص شوم) فعل و فاعل

(بر تعریف) مفعولٌ بواسطه اضافه شده است بر کلمهٔ دروغ (دروغ) مضاف الیه و صفت بر مضاف (به ثنا) مفعول بواسطه اضافه شده است بر کلمهٔ (بمعنی) (بمعنی) مضاف الیه و صفت بر مضاف (تا هستم) مفعول بواسطه (مغرور نباشم) فعل و فاعل

تلقین ۳۷

جمله چیست ؟ کلام را تعریف کنید ؟ اگر اوّل کلام فعل ماضی باشد آن کلام را چه جمله مینامند ؟ کلامی بگوئید که کلمهٔ اوّلش فعل امر باشد ؟ اگر در اوّل کلام یکی از مفاعیل باشد آن جمله را چه جملهٔ مینامند ؟ کلام از چه مرکب میشود ؟ فرق میان جمله و کلام چیست ؟ اسناد در کلام میشود یا در جمله ؟ نسبت در کلام میشود یا در جمله ؟

تمرین ۳۷

چهار کلام بنویسید که مفعول به در اوّلش باشد

چهار کلام بنویسید که مفعول مع در اوّلش باشد

چهار کلام بنویسید که در اوّل آنها مفعول فیه باشد

چهار کلام بنویسید که مبتدا و مفعول له باشد

چهار کلام بنویسید که در هر کلامی علامت سه گانهٔ مفعول بواسطه باشد

چهار کلام بنویسید که کلمهٔ اوّلی کلام مفعول منه باشد

دو کلام بنویسید که اوّل یکی فعل مستقبل و دوّمی فعل امر باشد

درس سی و هشتم در متعلقات افعال

گاه میشود که بعضی از افعال برای خود دو مفعول میخواهند یکنوع از آنها وارد میشوند بر مبتدا و خبر و آنهارا مفعول خود قرار داده محلاً منصوب میکنند

مثال

گمان کردم شما را مقدّس — شما را مقدّس گمان کردم

یقین کردم قیامت قایم است — قیامت را قایم یقین کردم

دانستم او را راستگو — او را راستگو دانستم

خیال کردم جوانی را دائمی — جوانی را دائمی خیال کردم

پنداشتم دوست را امین — دوست را امین پنداشتم

این افعال و آنچه در معنی این افعال است نامیده میشوند با فعال قلوب

ترکیب نحوی

(گمان کردم) فعل و فاعل (شما را) مفعول اوّل (مقدّس) مفعول ثانی (شما را) مفعول به مقدّم (مقدّس گمان کردم) فعل و فاعل و مفعول این هر دو جمله جملهٔ فعلیّه اند چنانکه در درس پیش گذشت همچنین است ترکیب سایر افعال و مفعولهای هر جمله مبتدا و خبر ند

نوع دیگر آن افعالی است که اصلاً متعدی بر یک مفعول بوده دوباره که متعدی میشوند دو مفعول به میخواهند

مثال

فهمید رضا درسش را — فهمانیدم رضا را درسش را

پوشید علی لباسش را — پوشانیدم علی را لباسش را

یاد گرفت محمد حساب را — یاد دادم محمد را حساب را

تلقین ۳۸

فعل عموماً چند مفعول طلب است ؟ فعلهائی که دو مفعول طلبند کدامند ؟ اگر فعلها را بردارند مفاعیل چه ترکیب میشوند ؟ افعال دو مفعول طلب بر چند نوعند ؟ نوع اول از آنها را چه افعال مینامند ؟ نوع دویم افعال معینی است یا غیر معین ؟ از هر دو نوع اگر افعال برداشته شود دو مفعول مبتدا و خبر میشوند یا نه ؟ افعال قلوب را چرا افعال قلوب نام نهاده‌اند ؟ غیر از مفعول به مفاعیل دیگر هم جزو این افعال میشوند یا منحصر به مفعول به است

تمرین ۳۸

پنج کلام بنویسید که افعال قلوب ناسخ مبتدا و خبر باشند

پنج کلام بنویسید که مبتدا و بفعل امر بوده مفعول با فعال قلوب باشند

پنج کلام بنویسید که فعل متعدی دوباره متعدی بوده دو مفعول بخواهد

پنج کلام بنویسید که جمله فعلیه دو مفعول طلب بوده لکن یکی از مفاعیل در صدد جمله باشد

پنج کلام بنویسید که دو مفعول طلب باز متعدی شده سه مفعول بخواهد

وظیفهٔ نوزدهم

عبارات این وظیفه را حفظ کرده دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر ظایف پاک نویس نموده حاصلش را درست ملتفت شده تحویل بدهید و آنچه محل شاهد بر درسهای پیش نظرتان میرسد قید نمائید

بعض مردمان احمق هر جزئی خدمت را که در حق کسی میکنند شب و روز منتظر عوض آن میباشند و آن کس را مقروض خود میدانند

و همه جا خیرات خود را جاروب زده در کمال براقی نقل مجالس مردم نموده با تمام بی طمعی و بی ملاحظه‌گی و عدم انتظار عوض اسم آن کس را نشخوار دهن یاوه گوئی خود می‌کنند

بعض دیگر حق معینی از مردم در گردن داشته خود را مرهون آن حق و مقروض آن طلب میدانند و لی بی خردانه همان قرض معلوم خود را

ادا نکرده بعضی نیکیهای مجمل و خوبیهای اعتقادی خود را در نزد خود اضعف[1] مقابل قرضش فرض[2] نموده ذمهٔ خود را بری و طلبکار خودش را هم مبلغی مقروض و مرهون[3] میداند تا بالاخره دوستی شان بکلی از میانه رفته و آن نیکیها فراموش شده بکمال کراهت طبع طلب طلبکار را با تنزلهای فحش و مرابحهٔ افترا و بهتان رد میکند

تو این جور نباش خدمت مردم را فریضهٔ[4] ذمهٔ خود بدان نیکی نوع را نیکی بر خود بشمار و هیچوقت روز را بشب نرسان تا خدمتی بکسی نکنی زنهار که درخت احسان خود را به ارّهٔ منت و مذاکره[5] از پا نیندازی و اگر مبلغ جزئی بکسی بده کار باشی طلب زیاد را در پیش خود عوض آنقدار بده خود حساب نکن هرچه بده کاری البته ادا کن طلب خودت را خود میدانی

درس سی و هشتم
در افعال ناقصه

(۱) اضعف - دو مقابل (۲) فرض - واجب
(۳) مرهون - گرو رفته (۴) فریضه - واجبی
(۵) مذاکره - یادآوری

نوعی دیگر افعالی هستند که بر مبتدا و خبر داخل شده مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار میدهند و آن افعال بنا بر مشهور در زبان فارسی پنج فعل است

اوّل (هست) با متصرفاتش یعنی با تمام صیغه های مختلفه اش

دوّیم (نیست) با تمام متصرفاتش

سیّم (بوده) با همه صیغه جاتش

چهارم (گردیده) - تغییر یافته با تمام متصرفاتش

پنجم کلمات (دخول در وقت) مثل شام کرد ظهر کرد صبح کرد

و نامیده میشوند این افعال (افعال ناقصه) زیرا که همهٔ افعال با فاعل خود تمام میشوند مگر اینها که باز ناقص مانده محتاج خبر میشوند و نیز این افعال را با افعال قلوب (نواسخ مبتدا و خبر) مینامند زیرا که از جهت اعراب محلی عمل آنها را نسخ و باطل میکنند

مثال

نیستم کاذب نیستی دروغگو نیست چاپلوس
نیستیم سخن‌چین نیستند فحاش نیستند منافق

بوده‌ام خیرخواه شما نبوده‌ام بدخواه شما نخواهم شد

رفیقش مرد بی نماز میخواهم سفر کنم

ترکیب نحوی از مثال اولی و از مثال آخری

(هستم) فعلی است از افعال ناقصه ضمیر متصل اسم آن (کاذب) خبر آن (میخواهم) فعلی است از افعال ناقصه ضمیر متصل اسم آن (سفر کنم) فعل و فاعل خبر آن

همچنین است ترکیب سایر امثله

تلقین ۳۹

افعال ناقصه چند تاست ؟ افعال ناقصه بر چه داخل میشوند ؟ افعال ناقصه را چرا ناقصه نامیدند ؟ عمل این افعال در مبتدا و خبر چیست ؟ اسم افعال ناقصه در محل چه اعرابست ؟ خبر افعال ناقصه محلاً چه اعراب دارد ؟ اگر اسم این افعال مقدم بر خودشان باشد باز نواسخ میشوند یا نه [+] ؟ وقتیکه مبتدا مقدم بر این افعال میشود چرا نسخ میشود ؟

[+] چون این افعال ناقص از سایر افعال است پس اگر مبتدا مقدم باشد بر یکی ازین افعال دیگر افعال ناقصه ترکیب نمیشوند مثل (تو هستی امین)

تمرین ۳۹

دو کلام بنویسید که از نواسخ مبتدا و خبر در اولش بوده جمله مرکبه از کلمات مرکبهٔ عربیه و کلمات فارسیه باشد چنانکه در باب الف لام شمسی ذکر شد

دو کلام بنویسید که مبدو بصیغهٔ امر غایب بوده یکی از افعال ناقصه در آن کلام عامل باشد یعنی منسوخ نباشد

دو کلام بنویسید که مبدو بصیغهٔ مضارع مطلق بوده یکی از افعال ناقصه در آن کلام منسوخ باشد یعنی از عمل الغا شود [+] یعنی مبتدا مقدم بر یکی ازین افعال باشد

افعال قلوب را صرف نموده تمام متصرفات آنها را بنویسید

افعال ناقصه را صرف نموده با تمام متصرفاتش بنویسید

[+] چون سایر افعال قوی در عمل هستند اگر مفعول آنها مقدم بر خود آنها باشد باز مفعول است مثل (زید را دیدم) لکن افعال ناقصه ضعیف در عمل هستند اگر یکی از معمولهای اینها مقدم بر خود اینها باشد خود این افعال از قوت افتاده لغو میشوند چنانکه بی اصل زادگان دولت و ملت همیشه فاصلهٔ میان خود و نوکرهای دربارش خود میگذارند

درس چهلم در جمل(۱) اسمیه

هرگاه جزء اول جمله اسمی باشد که خبر داده شود از او در ترکیب نحوی آن اسم را (مبتدا) و ما بعد آنرا (خبر) و آن جمله را (جملهٔ اسمیه) مینامند

مثال کتاب بهترین رفقاست

دوست آیینهٔ دوست است (هرچه عیب نما تر بهتر)

تو از وظیفهٔ خلقت خود غفلت مکن

لقمان(۲) فرمود ادب را از بی ادب آموز

آن ورق برگشت مستوفی بمرد

کسیکه از تو بترسد از او زیاده بترس

چراغ راه ملت کتب آمد

یارب دلم از غم وطن محزون کن (در سینهٔ ما محبتش افزون کن)

هزار دانا رسوای یک نادان است

مشرق زمین تاریکتر از مغرب زمین است

فلان فلان شده هرچه مال ایتام مخورد کلفتتر میشود

(۱) جمل - جمله ها (۲) لقمان یکی از پیغمبران خداست که در قرن اولی مبعوث بوده

تلقین ۴۰

جمله بر چند قسم است ؟ جمله و کلام کدام است ؟ فرق میان جمله و کلام چیست ؟ جملهٔ فعلیه کدام جمله را میگویند ؟ جملهٔ اسمیه کدام جمله است ؟ در درس امروزی بچه جملهٔ اسمیه چرا یازده مثال گفتیم ؟ مثال اول مبتدا بچه اسمی است ؟ مثال دویم مبتدا است بچه اسمی ؟ در کلام سیم کلمهٔ اول چه اسمیست

(معلم باید یکی یکی مثالها را ترکیب نموده تعیین حیثیت اسمارا ترک نکند)

تمرین ۴۰

پنج کلام بنویسید که اولش اعرف معارف باشد

پنج کلام بنویسید که اولش اسم موصول باشد

پنج کلام بنویسید که اولش یکی از مبهمات باشد

پنج کلام بنویسید که اولش از کنایات باشد

این کلام را ترکیب نحوی نموده اعراب محلی هر کلمه را قید کنید

(اعانت بر ظالم ظلمت بر مظلوم)

وظیفهٔ بیستم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش را فهمیده دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده تحویل بدهید

عبارت را ترکیب نحوی نموده حاضر باشید که بمحض پرسیدن هر جملهٔ بکمال سرعت بیان تقریر نمائید

چراغ را تا خاموش نکرده روشن است و پرتو افکن آیا روا است که تو زنده باشی و چراغ حقیقت تو بی نور بماند ؟

میدانی که حقیقت آدمی فقط افاضهٔ برکات خویش است بر نوع خود

سقراط حکیم از مردم می پرسید که شما طالب چگونه نفس هستید عاقل یا جاهل میگفتند که ما طالب نفس عاقلیم

سقراط میگفت سعی کنید که همیشه صاحب نفس عاقل و نیکو کار باشید میگفتند که نفس ما عاقل و نیکو کار است

میگفت پس چرا از صبح تا شام با همدیگر منازعه دارید و بهمدیگر بد میگوئید ؟

درس چهل و یکم
در فروع جمل

هرگاه خبر[1] مقدم باشد بر مبتدا آن جمله را نیز جملهٔ اسمیه میخوانند در ترکیب نحوی خبر را (خبر مقدم) و مبتدا را (مبتدای مؤخر) مینامند

(مثال)

عزیز است متقی ذلیل است منافق

(ترکیب)

(عزیز است) خبر مقدم (متقی) مبتدای مؤخر

(ذلیل است) خبر مقدم (منافق) مبتدای مؤخر

هرگاه اول جمله یکی از مفاعیل بوده و علامت مفعولیتش محذوف هم باشد آن جمله را نیز جملهٔ (فعلیه) نامیده در ترکیب آن اسم را مفعول مقدم میخوانند

(مثال)

صبح جمعه در منزل امام جمعه بودم

(ترکیب)

(صبح جمعه) مفعول به بعلامت (را) محذوف (در منزل)

---

(۱) خبر حقش همیشه تأخیر است از مبتدا مقدم نمیشود مگر بجهة فایدهٔ معنوی از حصر و غیره

مفعول فیه اضافه شده بر کلمهٔ امام آنسم اضافه شده بر کلمهٔ جمعه

(بودم) فعل و فاعل

دانسته باش که صفت و موصوف مضاف و مضاف الیه

در حکم کلمهٔ واحده است در ترکیب نحوی هر دو را بجای یک کلمه ترکیب میکنند

تلقین ۴۱

اصول جمل چند است و کدامهاست ؟ جملهٔ فعلیه کدام جمله است ؟

اگر جمله (فعلیه) نباشد چه جمله خواهد شد ؟ اگر جمله مبتدی نباشد

به یکی از مفاعیل آن جمله را چه جمله مینامند ؟ اول جمله اگر اسم فاعل

یا اسم مفعول یا صفت مشبهه[1] باشد آنجمله را چه جمله می نامیم ؟

مفعولیکه علامتش محذوف شده اگر در اول جمله واقع شود آن جمله را

چه جمله نامیده و در ترکیب نحوی آن مفعول را چه ترکیب

می کنند ؟

(۱) صفت مشبهه - آن صفت را میگویند که در موصوفش دائمی باشند

مثل شجاع ترسو سخی بخیل کچل و غیر اینها که در تقدیر بمعنی

اسم فاعلند ، ترسو - ترسنده

تمرین ۴۱

سه کلام بنویسید که اول جمله اسم فاعل بوده و آنکلامها را ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که جمله اسمیه بوده و ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که علامت مفعول محذوف بوده و ترکیب کنید

سه کلام بنویسید که اول جمله صفت مشبهه بوده و ترکیب نمائید

این کلام را ترکیب نحوی نموده زبانی تحویل دهید

(میراث پدر خواهی علم پدر آموز)

درس چهل و دویم در اخبار و انشاء

هر یکی از جمل اصلیه اسمیه باشد یا فعلیه از سه حال خارج نمیشود جملهٔ (اخباریه) جملهٔ (انشائیه) جملهٔ (شرطیه)

مثال

اخباریهٔ اسمیه مثل امین الدوله صدر اعظم ایران شد

اخباریهٔ فعلیه مثل پیش کش[1] را از حکام موقوف کرد

انشائیهٔ اسمیه مثل عمر سلطان دراز باد

انشائیهٔ فعلیه مثل زنده بمانی وزیر

(۱) پیش کش حکام — ... و خون بهای رعیت — عیال سلطان

شرطیهٔ اسمیه مثل خوش وضعی است اگر مفت خود رها بگذارند

شرطیهٔ فعلیه مثل اگر پیش برود اینوضع ایران زنده میشود

جملهٔ اخباریه آنجمله ایست که فعل یا شبه فعل (اسم فاعل اسم مفعول صفت مشبهه) حالت واقعی را بصورت قطعی بازنماید

بعبارت دیگر

جملهٔ اخباریه آنجمله ایست که خبر قطعی بدهد سامع را از وقوع امری چه در زمان گذشته چه در زمان حال چه در زمان آینده.

بعبارتی دیگر

جملهٔ اخباریه آنجمله را میگویند که با آن جمله خبر بدهند از نسبت فعلی بر فاعلی خواه بصیغهٔ ماضی خواه بصیغهٔ مضارع خواه بصیغهٔ اسم فاعل خواه بصیغهٔ اسم مفعول خواه بصیغهٔ صفت مشبهه خواه مثبت[1] خواه منفی[2]

باینمعنی

هرجملهٔ که مخاطبْ سامع را خبردار کند از وقوع امری و حدوث قضیهٔ آنجمله را (جملهٔ اخباریه) میگویند

(۱) مثبت - کلمهٔ که حصول را دلالت کند مثل بینا

(۲) منفی - کلمه ایست که بر نفی دلالت کند مثل نابینا

تلقین ۴۲

جملهٔ اصلیه چندتاست وکدامهاست ؟ جمل فرعیه چندتاست ؟ اولی از فروع جمل کدام جمله بود ؟ دومی از جمل فرعیه کدام جمله بود ؟ سیم از فروع جمل چیست ؟ جمله بر چند قسم تقسیم میشود ؟ چند کلامی بگوئید که جملهٔ اخباریه اسمیه باشند ؟ چند کلام بگوئید که جملهٔ اخباریه فعلیه باشند ؟ چند کلام انشائیهٔ اسمیه بگوئید ؟ جملهٔ شرطیه کدام جمله است ؟ جملهٔ اخباریه را تعریف کنید ؟ کیست که تمام تعریفات جملهٔ اخباریه را بگوید ؟ جملهٔ بگوئید که اخباریه منفی ماضی باشد ؟ کلامی بگوئید که اخباریهٔ مضارع منفی باشد ؟ جملهٔ بگوئید که اخباریهٔ مثبت فعل حال باشد ؟ جملهٔ بگوئید که جملهٔ اخباریهٔ اسم فاعل منفی باشد ؟ جملهٔ بگوئید که جملهٔ اخباریهٔ اسم مفعول منفی باشد ؟ جملهٔ بگوئید که اخباریه منفیهٔ صفت مشبهه باشد ؟ جملهٔ بگوئید که اخباریهٔ مثبت صفت مشبهه باشد ؟ بگوئید جملهٔ فعلیهٔ که اخباریه بوده صفت مشبهه منفی داشته باشد ؟

تمرین ۴۲

سه جملهٔ اخباریه بنویسید بصیغهٔ ماضی مثبت

سه جملهٔ اخباریه بنویسید بصیغهٔ مستقبل منفی

سه جمله بنویسید که خبرداده شود از قضیه بصیغهٔ اسم فاعل مثبت

سه جملهٔ بنویسید که حکایت امر را نماید بصیغهٔ اسم مفعول منفی

سه جملهٔ بنویسید که خبرداده شود بصیغهٔ صفت مشبهه منفی

سه جملهٔ بنویسید که حکایت از حال باشد بصیغهٔ ماضی منفی

وظیفهٔ بیست و یکم

این عبارات را حفظ کرده حاصلش را فهمیده دودفعه بدفتر مسوده یکدفعه به دفتر وظایف پاک نویس نموده تحویل بدهید

و آنچه بدرسهای پیش محلّ شاهد میشود موضوع نموده تمام آنها را معیّن کنید

علاوه از اینکه کلمات را شاهد بر مطالب درسهای پیش معیّن می کنید از هر جمله هم علامت جملهٔ اخباریه را معیّن نمائید

برای آدمی لازم تر از همه صفات آدمی است که عبارت باشد

از حلم و صبر و بردباری

اوّل باید رابطه[1] خود را بنوع خود بفهمی بعد از آنکه علاقه[2] اتصال[3] خود را بدیگران درست ملتفت شدی آنوقت یقین میکنی که همه باهم حکم اجزای داخلهٔ ساعت را دارد نمی بینی که اگر کوچکتر اسبابی از توی ساعت معیوب شود همهٔ اسبابها معطّل می ماند ؟

تو اگر خود را حکیم و عاقل میدانی باید همیشه اخلاق تو سرمشق تربیت دیگران باشد و اگر قصد اذیّت تو را نمایند نه بطور امیرانه و حالت بزرگانه بلکه دوستانه میتوانی بگوئی که گوسفندان در گله میچرند و هیچ همدیگر را اذیّت نمی کنند و موران در یک لانه زمستان و تابستان بسر میبرند هیچ زحمتی بهمدیگر نمیرسانند

درس چهل و سیّم
در جملهٔ انشائیّه

---

(۱) رابطه – شیرازهٔ اوراق و پا صفحهٔ کتاب

(۲) علاقه – رابطه (۳) اتّصال – وصل شدن

جملهٔ انشائیّه آن جمله ایست که اراده شود بآن جمله ایجاد حصول امری

خواه بقصد امر باشد مثل بشنو سخن ادیب و ناصح

یا بقصد نهی باشد مثل مزن بی تأمّل بگفتار دم

خواه بقصد رجا[1] باشد مثل شاید که مراد خود بیابم

یا بقصد انکار[2] باشد مثل حاشا که من از وطن نظر بردارم

خواه بقصد دعا باشد مثل خداوندا نگهدار از زوالش

یا بقصد نفرین باشد مثل کور شود چشم حسود و عنید

خواه بقصد تعریف باشد مثل عاقل آنست که عادل باشد

و غیر انیها از هر جمله که طلب شود بآن جمله حصول غرضی

و گاه میشود که بصیغهٔ فعل ماضی قصد انشائی نماید

مثل عقودات[3] شرعیه از قبیل مصالحه و مبایعه و مواخات و نذر

و نکاح و غیرها

تلقین ۴۳

(۱) رجا ـ امید (۲) انکار ـ حاشا زدن

(۳) عقودات ـ صیغه هائیکه برای اسقاط اختیار میخوانند

جمله برچند قسم است ؟ جمله را تعریف کنید ؟ جملهٔ اخباریّه چه جمله ایست ؟ جملهٔ انشائیّه کدام جمله است ؟ این جمله (بود آیا که بجود باز آئیم) اخباریّه است یا انشائیّه است ؟

معیّن کنید اخباریّه و انشائیّه را از میان این جمله ها ؟

(یا رب تو برحمت دل ما را جان ده) (پس از مرگ جوانان گل مرو یاد) (همه کار جهان درد و دریغ است) (باغ و بهشت ما همه گلزار کتب است) (غرض از تألیف کتاب خدمت بر نوعست نه دکان خود نمائی) (معمّا چو حل گشت آسان شود)

(هر کار صحیح جزئی زحمت کلّی دارد)

تمرین ۴۳

دو کلام بنویسید انشائیّه باشد بقصد رجا

دو کلام بنویسید انشائیّه باشد بقصد تحذیر (مبادا) (خدا نکند) (زنهار)

دو کلام بنویسید انشائیّه باشد بقصد نهی

دو کلام بنویسید که قصد انشا شود بصیغهٔ فعل ماضی

دو کلام بنویسید که جملهٔ انشائیّه باشد بکلمهٔ دعا

دو کلام بنویسید که قصد انشا شود باادات انکار

درس چهل و چهارم
در متعلّقات جمل

گاه میشود که یک جمله تمامها جزء جملهٔ دیگر میشود و آنها چهار جمله اند

جملهٔ حالیه جملهٔ صفت جملهٔ صله جملهٔ خبر

جملهٔ فعلیّه که جملهٔ حالیه خبرش باشد مثال

آمدم بعیادت شما در حالتیکه خودم مریض بودم

نیامدید به پرسش من در حالتیکه از سفر آمده بودم

فراموش کردیم حق صحبت را در حالتیکه مدّتی هم سفر بودیم

جملهٔ فعلیّه که جملهٔ صفت خبرش باشد مثال

نخری فرشی را که لازم نداری میفروشی خانهٔ را که لازم داری

نکیسه رشوه را که سیرت نمی کند میدهی پیش کشی را که مفلست نماید

محرم ندانی کسی را که در نزد تو حرمت دیگران برنیدارد

خواسته باشی که رسوا نشوی رسوائی کسی را مپسند

جملهٔ فعلیه که جملهٔ صله خبرش باشد مثال

فروختم آنچه را که داشتم نواختم هر کسی را که شناختم

افروختم چراغی را که خاموش نباشد آموختم کلمهٔ را که ابداً فراموش نشود

جملهٔ اسمیه که جملهٔ حالیه خبرش باشد مثال

حجاج وارد شدند در حالتیکه از قونسول جده[1] فریاد الامان داشتند

روزنامه مربّی ملّت است در صورتیکه آزاد باشد

جملهٔ اسمیّه که جملهٔ صفت خبرش باشد مثال

علم نحو علمی است که (امّ العلوم) نامیده شده است

علم صرف علمی است که بخوبی صرف صرّاف پسند نمی شود

جملهٔ اسمیه که جملهٔ صله خبرش باشد مثال

عالم کسی است که بعلم خود عمل نماید دولت چیزیست که صاحبش را غنی سازد غنی کسی است که محتاج دشمن خود نباشد

جملهٔ که جملهٔ خبر خبرش باشد مثل معلّمی شاگردهایش را نصیحت میداد

---

(۱) جده - شهریست در سه منزلی مکهٔ معظمه سلاق خانه قونسول ایرانست ودباغ خانه حجاج تبعهٔ ایران

تلقین ۴۴

اصل عدد جمله و کلام چیست ؟ غایت حد یک جمله و کلام چیست ؟ چند جمله اند که میتوانند جزء جمله شوند ؟ کدامند آن جمله هائیکه محتاج ما قبل خود هستند ؟ مثالهای جملهٔ اوّلیه را ترکیب کنید ؟ در جملهٔ اوّلیه چرا سه مثال آمده است ؟ در جملهٔ ثانوی چرا سه مثال آمده است ؟ در جملهٔ سیم چرا چهار مثال آورده اند ؟ جملهٔ چهارم را ترکیب نحوی کنید ؟

تمرین ۴۴

دو کلام بنویسید که جملهٔ حالیه بر جملهٔ فعلیه جزء باشد

دو کلام بنویسید که جملهٔ فعلیه بوده جملهٔ صفت جزئش باشد

دو کلام بنویسید که جملهٔ صله جزء باشد بر جملهٔ فعلیه

دو کلام بنویسید که جملهٔ اسمیه بوده و جملهٔ حالیه جزئش باشد

دو کلام بنویسید که جملهٔ صفت جزء باشد بر جملهٔ اسمیه

دو کلام بنویسید که جملهٔ صله جزء جملهٔ اسمیه باشد

دو کلام بنویسید که جملهٔ خبر جزء بر جمله باشد

وظیفهٔ بیست و دوّیم

این وظیفه را دو مرتبه بدفتر مسوّده و یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده عبارتش را حفظ نموده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید و آنچه از مفردات و جملات آن بر درسهای پیش محلّ شاهد میشود موضوع نموده قید کنید

بهوش باش که عاقل باشی و از زینت عقل که بالاترین زینتهاست خود را عاطل[1] نکنی تا هیکل لطیف انسانی را که همیشه زندهٔ عقل و مردهٔ جهل است در منجلاب[2] نفس باطل نسازی

عقیدهٔ من و شما اینست که عاقلیم و هواپرست نیستیم خوبست که ساعتی در خلوت انصاف نشسته چراغ تأمّل[3] را روشن کرده فرمان عقل کل را که بجهه دستور العمل زندگانی ما نوشته اند مطالعه کنیم آنوقت معین میشود که ما فرمان بردار عقلیم یا مطیع[4] نفس

کلمهٔ اوّل کلّ نفس ذائقة الموت

(۱) عاطل ـ از زیور افتاده (۲) منجلاب ـ باتلاغ
(۳) تأمّل ـ تفکّر (۴) مطیع ـ اطاعت کننده

یعنی هر صاحب حیات چشندهٔ شربت مماتست

پس مرگ که قانونی عمومی خداست من و شما آن را نعمت می دانیم
یا نقمت ؟ واگر مرگ را بلا فرض می کنیم یا نقمت می دانیم خود انصاف
دهیم عاقلیم یا دیوانه ؟

الحق والانصاف چگونه میتوانیم که مرگ را یکی از وسایل(۱) عمدهٔ تمدن(۲) و ترقی
و تربیت و مزید جاه(۳) و ثروت ندانیم و سبب نظم و آبادی مملکت فرض
نکنیم و حال آنکه اگر مختصر تأمل کنیم معاینه می بینیم که باریتعالی جل جلاله(۴)
محض بجهة تدارک اسباب زندگانی مخلوق و بقای سلسلهٔ بنی آدم قانون
عمومی مرگ را در میان گذاشته است

بجهة اثبات این مطلب عبارت سادهٔ عرض میشود که هر طفل نوآموز
بیاموزد و بمدرک طبیعی خود بفهمد

اگر در سببهای مرگ مخلوقات اندکی فکر شود چهار علت بیشتر نخواهد شد و هر یکی
از آن اتفاقات اگر موقوف شود بالطبیعه نظام عالم بهم میخورد و زندگانی محال میگردد

(۱) وسایل - چاره ها (۲) تمدن - آبادانی بنا نمودن
(۳) مزید جاه - زیادتی دولت (۴) جل جلاله - بلند تر است شأن آن

وآن چهار علت را انشاءالله در وظایف درسهای آینده عرض می کنم
شما رشتهٔ مطلب را از دست ندهید

درس چهل و پنجم

در مرکبات ادوات چه اسم باشد چه حرف

اول از ادات مرکبه ادوات استفهام است

آیا شود که مورد لطف خدا شویم ؟ خانهٔ ما کی چنین ویرانه بود ؟
کجا روم چه کنم حال دل که را گویم ؟ کدامین مرد بی دین این جفا کرد ؟
مگر این ملک یک مالک ندارد ؟ کو آنهمه سالار و سرور و سردار و سپهدار
گویم ایشه چه کند رفته ز من کاینهمه بن ؟ چون توان با صد هزاران راه زن
چند گویم که بد گو ز کسی ؟ چگونه دل بکنم از وطن که جان منست ؟
گوئی که دست شوی ز جان و وطن چرا ؟ چسان میتوان از وطن تن کشید ؟
هیچ باشد که ز تن و جان دست شست ؟ گویا تو غم وطن نداری ؟
از چه رو این ظلم بر ما میرود

دویم از ادات مرکبه ادوات استثنا(۱) است

(۱) استثنا - خارج کردن است از جمله که مثال آن اسم داخل در آن هستند مثل مرخص شدند اطفال مدرسه جز میرزا رضا

عبادت همه مقبول جز عبادت مشرک[1] — سوای من همه را لانه و کاشانه

هر جا که دری هست بشب در بندند — الّا در دوست را که شب باز کنند

روز محشر همه در لرزه مگر متقیان — اعضای انجمن همه پاکند سیما......

همه جان فشان ملّت بخصوص مشدی محمود

هرچه دارم مال ایشان غیر دین

تلقین ۴۵

ادوات چه صیغه است ؟ ادوات از کدام قسم کلمه شمرده میشوند ؟

ادوات استفهام درین کتاب چندتاست و کدامها هستند ؟

اوّلی از ادوات استفهام کدام است و مثالش چیست ؟

امثله[2] ادوات استفهام را یکی یکی ترکیب نحوی کنید ؟ استثنا یعنی چه ؟

ادوات استثنا چندتاست ؟ اگر از امثلهٔ ادوات استثنا ادوات را بردارید و عوضش (و) بگذارید چه معنی میدهد ؟ امثلهٔ ادوات استثنا را ترکیب نحوی کنید ؟ از ادوات کدام اسمست و کدام حرف ؟

تمرین ۴۵

(۱) مشرک — کسیکه در عبادت خداوند غیر از خدا را منظور دارد (۲) امثله — مثالها

پانزده کلام بنویسید که از ادات استفهام هر یکی یکی را داشته باشد

هفت کلام بنویسید که در هر یکی از آنها یکی از ادوات استثنا باشد

دو کلام بنویسید که نظم بوده دارای یکی از ادات استفهام باشد

دو کلام منظوم بنویسید که در هر یکی از آنها یکی از ادات استثنا باشد

دو کلام را ترکیب نحوی کنید یکی از استفهامیه یکی از استثنائیه

درس چهل و ششم

سیّم از ادوات مرکّبه — ادات ایجاب[1] است

آری آری جان فدای آشنا — بلی که چشم رضا[2] از عیوب محجوب است

گفت بدبینی مگو گفتم بچشم — گفتا امینم گفتم صحیح است

گوید خبیرم گویم همین است — گفتی بگذشت گفتم درست است

گفت از من راضی استی ؟ گفتمش آری چنین

چهارم از ادوات مرکّبه — ادات تحسین[3] است

آفرین بر حمیّتی که تو داری — ای بکشور امیر به به به

(۱) ایجاب — قبول کردن گفتار و تصدیق آن (۲) چشم رضا — دیدهٔ نیک بینی و خیال خیراندیشی (۳) تحسین — تعریف و تمجید کردن

زهی خسرو عادل و دادگر　　　　خهی صدر جهان‌دار و جهان‌بخش

خوب است که قافیه قفا شد　　　　خوشا دمی که جهان بر مراد ما باشد

مرحبا بر حسن اخلاق شما　　　　بارک الله زان نکوکرداریت

خنک آن کس که رفت و کار بساخت

پنجم از ادوات مرکبه ادات تأسف[1] و تحسر[2] است

آه از تنهائی و ظلم عدو　　　　آوخ آوخ ملک و دین از دست رفت

وای اگر از پس امروز بود فردائی　　　　افسوس بر بهار جوانی خزان رسید

تف بجهان اف که زبان وا نشد　　　　حیف از آن صدمه که مصدر نشد

دردا که شبان ما شریک گرگ است　　　　داد از ظلم عادلان زمان

الأمان از جور خوبان الأمان　　　　بیداد که دادرس نداریم

کاش می مردم ندیدم این ستم　　　　وه چه قدر خوابی و خور نازنی

تلقین ۴۶

از ادوات مرکبه چند تا را خوانده‌ایم ؟ ادات استفهام چند تا بودند و کدامها هستند ؟ ادات استثنا کدامها بودند ؟ سیمی از ادوات

(۱) تأسف — افسوس خوردن برگذشته‌ها (۲) تحسر — حسرت کشیدن بر آینده‌ها

مرکبه چه بوده‌اند ؟ از ادوات ایجاب چند تا در این کتاب مذکور است ؟ از ادوات ایجاب بچه معنی است ؟ ادوات ایجاب کدامها هستند ؟ از ادوات تحسین چند لفظ مندرج در این کتابست ؟ ادوات تحسین کدامهایند ؟ بعد از ادوات تحسین چه ادوات مذکور میشود ؟ تحسر و تأسف یعنی چه ؟ ادات تأسف چند تاست و کدامها هستند ؟

تمرین ۴۶

پنج کلام بنویسید که هر یکی از آنها یکی از ادوات ایجاب داشته باشند

پنج کلام بنویسید که هر کلامی دارای یکی از ادات تحسین باشد

پنج کلام بنویسید که مشتمل باشند بر یکی از ادوات تأسف

پنج کلام بنویسید که بهر یکی از ادوات تحسر اشتمال داشته باشند

از آنچه از ادوات ایجاب و تحسین و تحسر بقید کلام نیاورده‌اید از بقیهٔ تمام آنها

پنج کلام بنویسید

وظیفهٔ بیست و سیم

این وظیفه بقیهٔ وظیفهٔ درس گذشته است که باید دو دفعه بدفتر مسوده و یک دفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده حاصلش را فهمیده تحویل بدهید و آنچه را که محل شاهد میشود معین کنید

اول از دواعی[1] مرگ پیریست یعنی انقراض[2] حرارت غریزی[3] چنانکه چراغ تا نفتش تمام شد ناچار خاموش میشود

و اگر قدرت ازلی[4] بر ابقای[5] حرارت طبیعی متعلق باشد بی شک بعد از اندک مدتی در روی زمین جای نشیمن احدی نمانده چندی بید سرپا بایستند و بعد از چندی روی هم بریزند آنوقت نه صحرا ماند برای زراعت نه جنگل بماند برای مصرف پس مسلم شد که صلاح ما در پیریست و البته آرزوی مرگ

دویم از دواعی مرگ مرض است که هلاک هر بزرگ و کوچک میشود و کشنده هر زن و مرد یقین است که اگر دلهای پدر و مادر خواهر برادر از مرگ جوانان محبوب و اطفال مؤدب و محبوب داغدار نباشند و دلهای یک ملتی از فوت بزرگان ملکی و ملتی خون جگر نشوند و مرگ یکنفر بزرگ عبرتمند که جهت کش طریق نام و ننگ بوده عموم ملت را یتیم نگذارد کجا علمای ملت بفکر تحصیل علم طب میافتند و تحقیق دوای دردی میکنند اگر سی هزار نفر از تب و لرز فوت نمیشد کی دوای گنه گنه پیدا میشد که سی کرور مردم از بلای تب

(۱) دواعی ـ سببها (۲) انقراض ـ تمام شدن (۳) حرارت غریزی ـ گرمی طبیعت که دیگ معده را میجوشاند (۴) قدرت ازلی ـ قدرت خدائی (۵) ابقا ـ باقی گذاشتن

مهلک[1] خلاص شوند و اگر مسئلهٔ حفظ الصحه[2] عمومی و طی مرحلهٔ عمر طبیعی[3] امر مهمی نمیشد کی و کجا نور طبابت باین درجه عالم افروز میگشت

علاوه بر اینها اگر رفتن از این دنیا و برگشتن بآن دنیا قبول عقل نباشد کجا احدی اقدام خیری مینماید. و نفسی از شر باز میماند

درس چهل و هفتم

ششم از ادوات مرکبه ادوات تشبیه[4] است

شاه چون ماهست و کشور آسمان ‌‌ همچون جهودین مل سرفکنده ایم

مانند گور گیتی تاریک گشته بر ما ‌‌ بسان ماهی در تابهٔ بلا بریان

کبوترسان که در چنگال شاهین ‌‌ عمر آسا خلیفه باید

فریدون آنکه بر تخت کیانی ‌‌ کشد کفار بر شمشیر علی وش

تف بر جهان که ناجوران خاکسار شد ‌‌ چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

آس[5] در کف آسمان[6] در گردش است ‌‌ بشکند این آس دین را دانه وار

(۱) مهلک ـ کشنده (۲) حفظ الصحه ـ طبابت (۳) عمر طبیعی ـ ۱۲۰ سال (۴) تشبیه ـ شبیه کردن (۵) آس ـ ورق گنجفه و هم سنگ آسیاب (۶) آسمانرا آسمان گفتند زیرا که کره های فلکی مثل سنگ آسیا در گردش است

هفتم از ادوات مرکّبه ادوات ترجّی[1] است

شاید که خدای بر تو بخشد — باشد که مراد خود بیابم

بود آیا شرف رفته بجا برگردد — نور زخورشید جو بو که برآید

باشش تا صبح دولتت بدمد — کاشش سلطان امتحانی میگرفت

کاشکی من کور و کر میبودمی — کی شود پردهٔ غرض بدرد

مگر خدای ببخشد وگرنه ویرانیم — امید که آنکه غایب است برگردد

هشتم از ادوات مرکّبه ادوات تعلیل[2] است

برای اهل وطن هرچه غم خوری سهلست — بهر جانان بذل جان آسان بود

هزار رنج بکش بو که گنج دریابی — این همه خون میخورم تا مکتبی حاضر کنم

پی آبادی مکتب همه ویران گشتم — مکتب مگو مگذر زیرا که بیت بار است

تلقین ۴۷

ششم از ادوات مرکبه چه اداتی هستند ؟ ادوات تشبیه کدامها هستند ؟ آسمان یعنی چه ؟ ادوات تشبیه را مرتباً بشمارید ؟ هفتم از ادوات مرکبه چیست ؟ ادوات ترجّی کدامها هستند ؟ ترجّی یعنی چه ؟ ادوات ترجّی را

(۱) ترجّی ـ امیدوار شدن (۲) تعلیل ـ جهة شمردن

با امثله اش بگوئید ؟ هشتم از ادوات مرکبه کدامست ؟ ادوات تعلیل را با مثالهایش بگوئید ؟ امثلهٔ ادوات تعلیل را ترکیب نحوی کنید ؟

تمرین ۴۷

پنج کلام بنویسید که هریکی دارای یکی از ادوات تشبیه باشد

پنج کلام بنویسید که مشتمل باشد با دوات ترجّی

پنج کلام بنویسید که شامل گردد با دوات تعلیل

پنج کلام بنویسید که جملهٔ اولی اخباریّه باشد جملهٔ ثانوی انشائیّه

پنج کلام بنویسید که جملهٔ اولی انشائیّه رجائیّه باشد

درس چهل و هشتم

نهم از ادوات مرکّبه ادوات تحذیر[1] است

زنهار از قرین بد زنهار — دور باش از عالمان بیعمل

مبادا که دنیا بدین برگزینی — الحذر از دوستی ملحدان

حذر کن ز دود درونهای ریش — از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم

دهم از ادوات مرکّبه ادوات تنبیه[2] است

(۱) تحذیر ـ ترسانیدن (۲) تنبیه ـ بیدار ساختن

هان ای پسر بگوش که روزی بهتر شوی | هی بزن بر خنگ غیرت تا زجهلت در برد
هین جامه پاره کن چو گل از دین بها | هله لنگ لنگ لنگی
هلا بیا بمدرسه درس نحو گوش کن | الا رسید از سفر مخبر می شادمان

یازدهم از ادوات مرکبه ادوات توبیخ[1] است

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را | چندان امان نداد که شب را سحر کند؟
گفتم که در کار تنبل مباش | چه شد باز در کار تنبل شدی؟
کجا رفت آن حشمت و تخت و بخت | چرا نصیحت پیران فراموشت گردید؟

دوازدهم از ادوات مرکبه ادوات شرط[2] است

گر امان خواهی امینی بایدت | اگر امن خواهی امین لازم است
تا امین از غیب ناید برهیم | هرگاه امین بود امان بود جهان را
هرجا که امین نیست همین است همین | هر وقت امین آمد اقبال معین است

تلقین ۴۸

ششم از ادوات مرکبه چیست؟ ادوات تحذیر کدامند؟ تحذیر یعنی چه؟

(۱) توبیخ ـ سرزنش کردن (۲) ادوات شرط بهر جمله که وارد شود جمله بعد را جزای آن شرط مینامند مثل جمله های مذکوره که اولی جمله شرطیه است دومی جمله جوابیه و جزائیه

هفتم از ادوات مرکبه چیست؟ ادوات تنبیه کدامهاستند؟ تنبیه یعنی چه؟ ادوات مرکبه توبیخیه کدامند؟ توبیخ بچه معنی؟ ادوات توبیخ چندمی از ادوات است؟ نهم از ادوات مرکبه کدام است؟ ادوات شرط بر چند جمله داخل میشود؟ جمله اول چه نامیده میشود؟ و جمله دویم چه نامیده میشود؟ جمله ثانی را چرا جزای شرط گفتند؟

تمرین ۴۸

پنج کلام بنویسید که ادوات تحذیر در آنها باشد
پنج کلام بنویسید که ادات تنبیه در آنها باشد
پنج کلام بنویسید که ادوات توبیخ در آنها باشد
پنج کلام بنویسید که ادات شرط در آنها باشد
پنج جمله شرطیه بنویسید که جمله جزائیه آنها فعل مضارع مطلق باشد

وظیفه بیست و چهارم

این وظیفه بقیه وظیفه قبل است عبارتش را حفظ کنید دو دفعه بنویسید مسوده و یکدفعه از اول وظیفه بیست و دویم بدفتر وظایف پاک نویس کرده مطالب این سه وظیفه را بدرستی تحویل بدهید
چون این وظیفه علاوه برمعمول شد هرکس درست انجام بدهد پنج ورقه تحسین

یا قیمت آنرا از مالیهٔ مدرسه دریافت خواهد کرد

سیم از دواعی مرگ اتفاقات عادیه و طبیعیه است مثل پرت شدن
از بلندی و افتادن توی گودال غرق شدن در آب خشک شدن
در سرما و هلاک شدن از گرما و گرفتاری براه زنان و مردن در تحت
سیاست حاکمان و امثال اینها

باندک تأمل بر هر عاقل و جاهل معلوم میشود که اگر خوف مرگ در دلها
جای گیر نبود و رغبت مفرط بر حیات و عافیت طبیعی مخلوق نمیشد
نه بناها استحکامی داشت نه کوچه ها وسعتی مییافت
نه سدها بسته میشد نه کشتیها باین خوبی صورت میگرفت
نه کاروانسرای شاه عباسی را در صحرا و بیابان ها برای حفظ مردمان صورت
میدادند و نه قنوات و کاریزها را بنای استخراج می نهادند
نه در معابر و پس کوچه ها قراولخانه و پلیس گاهها بنا میساختند نه مردم از شر
آنها آسوده میشدند

البته شوق حیات و خوف ممات است که این قدر ما را بعالم تمدن
روز بروز بروز میدهد

چهارم از دواعی مرگ قتال[1] است که یکی از برکت کشته شدن خود را زنده جاوید
بدارد و دیگری از چاشنی قصاص حیات دائمی را نائل آید

هر کس اندکی همت دارد و رگ غیرتش از خون محبت وطن و مذهب خود مملو است
آنکس این مسئله را خوب میداند که اگر صفت قتال در صفحهٔ روزگار عنوان
نبود هیچکس مالک عرض و ناموس نبود

اگر شمشیر در میانه نمیشد هیچ ناکس دست از حقوق کسان کوتاه نمیداشت اگر
صدای توپ و تفنگ در عرصهٔ جنگ گوشها را کر نکند کجا شهرت غیرت
و ننگ هزاران فرسنگ دور دنیا را پر میکند

اگر تیغ ما جوهر میداشت و توپ ما باروط کجا ممکن بود که مقابر اجداد ما
در خاک قفقاس مبدل بکناس[2] باشد

و اگر قشون ایران آموختهٔ میدان میشد کجا ممکن بود که در استخلاص[3] مرو و بخارا
سی هزار سرباز ایران اسیر کمند ترکان گردند

اگر ما ها نیز مثل سایرین پنجهٔ آهنین میداشتیم که دست رد بر سینهٔ اعدا میگذاردیم
کجا امکان داشت همسایگان ما که

(۱) قتال — دعوا و کشتن همدیگر (۲) کناس — زبیل دان (۳) استخلاص — پس گرفتن چیزی که جبراً گرفته شود

مثل شما باشد کفن از تن برده می کنند همه روزه خاک وطن ما را بر شکنجه نهاده فشار دهند خدا نکرده مگر مرده است خدای وطن

بعد از آنکه اهمیّت قتال و وجوب جدال بدین درجه رسید یقین شد که عاقل غیور تدارک جنگ را دایم لازم و ضرور دارد و مسلّم است که اگر شوق غلبه در سر من نباشد و خیال مرگ و مغلوبیّت دشمن در دل من جای نگیرد هیچ وقت قدم بر میدان قتال نمیگذارم و سر در معرکهٔ جدال نمیبازم

پس اگر مسلّم شد که عاقبت باید مرد و جرعهٔ شربت اجل را باید خورد خوشا بحال کسی که بمیرد و از مرگ خود نوع خود را زنده کند

حیات ابدی برای کسی مسلّم است که در دفع موزیان وطن فدای جان و تن نموده در نزد خالق و مخلوق زندهٔ ابدی بماند چنانکه رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم میفرمودند ایقوم بکشید و کشته شوید وطن خود را از موزیان نگهدارید اگر کشتید یا کشته شدید شهید از شهدا هستید ......

جان عالم فدای چنین خاتم که خود و اولاد خود را در پی حفظ حقوق ملّت فدای امّت داده فرمود بحال شما فرق ندارد که جسم شما را کفن نموده عطر زده در مقابر دفن کنند یا بر سر دارها کشیده قطعه قطعه نمایند

درس چهل و نهم

در ادوات مرکّبه

سیزدهم از ادوات مرکّبه ادوات تعمیم و ابهام است

کی نیست گوید که عار آورید — هر جا گذری صحبت بی علمی است

همه دانند که دزدان معارف چه کنند — کس نداند صنعت معارف چه زدند

بد نام کنندهٔ نکو نامی چند — مردم همه دزد خویش را میدانند

فلان و بهمان را گویند تو به یافته اند — زانکه که چنین سخن شنیده ام خیلی شد

مردمان منع کنندم که نگو — هیچ دانی که چه دزدی کردند

بسا نام نیکوی پنجاه سال — بسی یافت از جور انیان زوال

بسیار کسان بخشیند همه — در خوردن مال بیشمارند همه

خوبست یک اندازه باشد به بی اندازه ها

چهاردهم از ادوات مرکّبه ادوات نسبت است

هوشیار مانند در ایران بسی — بی وند زن هزار دلهای شکست

رهنمون هزار افلاطون — همه گنجور فطانت همه مرد فرنگ

کاروان راه دانش لنگ لنگ — با هنر در قوّه لیکن بی هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی — که جوهر فروش است یا پیله ور

تلقین ۴۹

سیزدهم از ادوات مرکبه چه اداتی است ؟ ابهام و تقسیم یعنی چه ؟ تعمیم دلالت بر عام دارد یا بر عموم ؟ فرق میان عام و عموم چیست ؟ نکره و عام چه فرق دارد ؟ جنس و عموم چه تفاوت دارد ؟ ادوات ابهام و تقسیم را چرا ادوات تنکیر نگفتیم ؟ ادوات از قبیل اسمند یا حرف ؟ نکره از خواص اسم است یا حرف ؟ مبهمات و نکرات کدام از اسم عین است و کدام از اسم معنی ؟ ادوات نسبت کدام است ؟ (ور)[1] در کلمهٔ گنجور و پیله ور یکی است یا مختلف

تمرین ۴۹

دو جمله بنویسید که ادات تعمیم (هر) داشته باشد

دو کلام بنویسید که از ادات ابهام (همه) داشته باشد

دو جمله بنویسید که از ادات تقسیم (چند) داشته باشد

دو جمله بنویسید که از ادات ابهام (بسیار) داشته باشد

دو جمله بنویسید که از ادوات نسبت داشته باشد

(۱) ور در کلمهٔ گنجور و پیله ور یکی است لکن تلفظ آن موقوف بحرکت ماقبل است گاه مصوته میشود گاه صامته

درس پنجاهم

در ادوات مرکبه

پانزدهم از ادوات مرکبه — ادوات ظرفیت است

یکی ناتراشیده اندر میان — چو سنگینی افتاده در جویبار

نمک خور نمکدان شکن ممتحن — بالحاد و کفر است در انجمن

شانزدهم از ادوات مرکبه — ادوات مکان است

آهوان در کوهسار و بلبلان در گلستان

وحشیان در سنگلاخ — صوفیان در میکده

بارگاه قدس حق را کرده همچون لاله زار

هفدهم از ادوات مرکبه — ادوات نفی است

بی دین کسیکه دین و وطن را ادا نکرد — نابرده رنج گنج میسر نمیشود

نه لقب نه ستمری همه زان مشدی محمود — مکتب برای مملکت نی زان من نی زان تو

هیجدهم از ادوات مرکبه ادوات ندا است چنانکه در معارف گذشت

نوزدهم از ادوات مرکبه — ادوات وصفیت است

هنرمندها را هنر عیب شد — این قصهٔ دردناک پرجان سوز است

غم مگین مباش صبح سعادت طلوع کرد — شرم ساری کشم از غیر زجور خویشان

توانگری نه بمال است بلکه با عقل است — درخت بارور در سنگسار زیست

در ماتم ننگ سوگ داریم همه — از آتش جهل داغ داریم همه

اهل دفتر ار کهین و از مهین — هر یکی دارای صد مکر و فریب

پشه ها سازنده گک بازنده بنده جنگ زن — من بتو گریان و تو بر گریه ام خندان

ارباب وطن بجان خریدار وطن — آب یار ملک و ملت مکتب است

تلقین ۵۰

پنجاهم از ادوات کدامست ؟ ادوات ظرفیت چندتاست ؟ ادوات مکان چندمی از ادواتست ؟ ادوات مکان کداماست ؟ ادوات مکان غیر از ظرفیت بر چیز دیگر هم از کثرت و قلت دلالت دارد یا نه ؟ ادوات نفی چندمی از ادواتست ؟ ادوات نفی کداماست ؟ ادوات ندا در کجا مذکور شد ؟ ادوات ندا چندتاست و کداماست ؟ ادوات وصفیت کداماست ؟ ادوات وصفیت یعنی چه ؟

تمرین ۵۰

دو کلام بنویسید که ادوات ظرفیت داشته باشند

دو جمله بنویسید که ادوات مکان داشته باشند

دو کلام بنویسید که دارای ادوات نفی باشند

دو کلام بنویسید که از ادوات ندا در آنها باشد

دو کلام بنویسید که دارای ادوات وصفیت باشند

از هر ادوات دو کلام را ترکیب نویسی کنید

وظیفهٔ بیست و پنجم

این وظیفه را حفظ کنید و دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده تحویل بدهید و ربط این وظیفه را بفرمان عقل کل درست بفهمید

کلمهٔ دوم — انکم لاتنالون ماتحبّون الّا بالصّبر علی ماتکرهون

یعنی بدرستیکه شما نمیرسید بدلخواه خودتان مگر بصبر کردن بر آنچه که دلخواه شما نیست

اوّلاً باید یقین قلبی داشته باشیم بر اینکه هیچ حادثهٔ بر ما روی نمی دهد مگر اینکه تحمّل آنرا داریم

چنانکه دفعات دیده و شنیده ایم که بعضیها برای اظهار جرئت و قوت خود زیر بار چه کارهای سخت رفته و در همان زحمت چه شادی و عشرت

داشته است [۱]

ثانیاً باز باید یقین قلبی داشته باشیم بر اینکه توجه تامه ما بر هر چه متعلق باشد

همان نتیجه بروز خواهد کرد چنانکه بسا کارهای صعب که وقوع آن از عهدهٔ

یکنفر مشکل بنظر میآید مثل لشکرکشی و دشمن کشی و اختراع صنعتهای یدی

و خیالی و اطلاع بر اوضاع فلکی و تتبع معالجات امراض بدنی و و

لکن همینکه مرد عالی همتی عزم خود را بحصول آن جزم کرد هزار سختیها را

آسان نموده ثابت کرد که هر چه در صفحهٔ خیال نقش گیرد البته روزی صورت پذیرد [۲]

ثالثاً نیز یقین قلبی باید داشته باشیم بر اینکه در عالم خلقت هیچ قبیحی نیست بلکه

حسن و قبح اشیاء موقوف بنظر ماهاست

چنانکه بسا اتفاقاترا در دیگران می بینیم و نمی پسندیم و چون مثل آن از خودمان

سر میزند خیلی خوشوقت و مسرور میشویم

پس بعد از آنکه این سه مقدمه ثابت شد میتوانیم هر یکی از آنها را

با صفات موجودهٔ در وجود خود تطبیق نموده تحقیق کنیم که چه نمره آدمیم ؟

[۱] چنانکه حالات ابو السیف نادرشاه افشار قرقلو مصداق این قضیه است

[۲] امیر نظام (میرزا تقی خان) اتابک که تنظیمات و ترتیبات او کاشف این حکم است

کسی هستیم که اگر باطن ما بروز کند و خفایای [۱] ما روشن شود در پیش عقل سرافکنده

نباشیم ؟ یا اینکه کردار مطابق گفتار نبوده بکلی از زیور عقل عاطلیم ؟

درس پنجاه و یکم

در ادوات بسیطه [۲]

مراد از ادوات بسیطه الفاظی هستند که بر یک حرف باشند

خواه برُسته [۳] کلمه باشند یا جزء کلمه اسم باشند یا حرف و آنها سیزده هستند

اوّل الف که در اوّل و وسط و آخر کلمه در آید الفیکه در اوّل کلمات

در آید آنرا همزه مینامند همزه بر سه قسم است اصلی وصلی عارتی

همزهٔ اصلی آنکه حذفش جایز نباشد مگر ندرةً [۴] در شعر مثل انجام و اندام

همزهٔ وصلی آنکه حذفش جایز باشد مثل اُشتر اسپند

همزهٔ عارتی آنکه بجهة وزن شعر آورده باشند مثل ابا ابر ابی

(۱) خفایا – پنهانیها (۲) بسیطه – آنچه در وضع مجرّد باشد

(۳) برُسته – خودبخود (۴) ندرةً – خیلی کمیاب

فردوسی گوید

درفش ببالین آبر پای کرد

ای جرم را اگر کنی ظلم و جور — کند مر ترا بی گنه ظلم دور

الفیکه در وسط کلمه در آید بر پنج قسم است

الف اصلی آنکه حذفش جایز نباشد مثل خاک خواب نان

الف وصلی آنکه حذفش جایز باشد مثل سپاه سیاه پادشاه

الف دعا و نفرین که بفعل مستقبل داخل شود مثل بمیراد نماناد نبیناد

الف مقابله که ملازمت نیز میگویند مثل دوشادوش پیاپی دمادم

الف عطف که بدل از (و) میشود مثل سراپا تکاپو کماپیش

الفیکه در آخر کلمه در آید بر شش قسم است

الف ندا مثل خدایا مولانا مهربانا

الف مدح و ذم مثل بسا خوشا بدا

الف فاعلیت مثل دانا سزا گویا چنانکه در ادوات مرکبه گذشت

الف دعا که بمضارع داخل میشود مثل داندا خواندا بادا

الف نسبت که عوض از (ی) مصدری باشد مثل درازا پهنا

الف زائده که فقط برای زینت شعر میشود

سعدی

گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه — یا هرچه خوانده همه در زیر خاک کن

تلقین ۵۱

درس اول از ادات چه بود ؟ در درس پنجاه دویم از ادوات چه گفتگو میشود ؟ الف بر چند قسم است ؟ الفیکه در وسط کلمات واقع میشود بر چند قسم است ؟ الف اصلی کدام است ؟ الف وصلی کدام است ؟ الف دعا بر چه داخل میشود مثل چه ؟ الف مقابله و ملازمت تقدیرش چیست ؟ الف عطف بچه معنی است مثل چه ؟ الفیکه در آخر کلمات در آید بر چند قسم است ؟ الف ندا بچه داخل میشود ؟ و مدخولش را چه مینامند ؟ الف تعجب تقدیرش چیست و مثالش چه ؟ الف فاعلیت در چه تقدیر است و مثالش را که داناست ؟ الف دعا تقدیرش چیست ؟ الف نسبت عوض از چیست و مثالش چه ؟ الف زائده مثالش کدام است ؟

تمرین ۵۱

دو کلام بنویسید که الف وصلی وسطی داشته باشد

دو کلام بنویسید که الف نفرین و دعا داشته باشد

دو کلام بنویسید که الف مقابله داشته باشد

دو کلام بنویسید که الف ندای آخری داشته باشد

دو کلام بنویسید که الف فاعلیت داشته باشد

دو کلام بنویسید که الف زایدهٔ آخری داشته باشد

درس پنجاه و دوّیم

در بسایط حروف

دوّیم از حروف بسیطه (ب) که در اسم و فعل دائماً مکسور بوده مفتوح خواندنش صحیح نباشد آنهم بر سه قسم است اصلی وصلی عاریتی

اصلی آنکه در اوّل اسم درآمده علامت قسم مثل بجان تو یا علامت تشبیه مثل بقدّ تو یا علامت مفعولٌ بواسطه بوده حذفش جایز نباشد مثل بجعبه بمکتب

وصلی آنکه در اوّل فعل درآمده فارقهٔ[1] اسم و فعل بوده حذفش جایز باشد مثل بخوان بشنو بخواب

عاریتی آنکه فقط بجهة وزن شعر باشد سعدی

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

(۱) فارقه ــ تمیز دهنده

سیّم از حروف بسیطه (ت) مخفّف (تو) ضمیر مفرد مخاطب است اگر بر اسم لاحق شود همیشه مجرور است یعنی مضاف الیه است مثل مالت ـ مال تو واگر بر فعل لاحق شود همیشه منصوبست یعنی مفعولست مثل گفتمت ـ گفتم تورا

چهارم از حروف بسیطه (چ) که بجهة توضیح حرکت آن هاء غیر ملفوظه لاحقش نموده (چه) تلفّظ میشود (بر پنج قسم است)

اوّل اسم موصول است مثل هرچه آنچه

دوّیم استفهام وابهام راست مثل چه گفتی چه شنیدی ؟

سیّم انکار وتحاشی را بوده از تلفّظات خانمان عادل نماست مثل چه بیت چه صغیر چه امانت !

چهارم تعجّب راست مثل آن سبحه واین شراب یعنی چه !!!

پنجم تسویه راست مثل همه جا خانهٔ حق است چه مسجد چه کنشت

تلقین ۵۲

دوّیمی از حروف بسیطه کدامست ؟ ب اصلی کدام است مثل چه ؟

ب وصلی در کجای کلمه واقع میشود تأثیرش در کلمه چه میشود مثل چه ؟

ب عاریتی مخصوص کدام یک از اقسام کلمه است و مخصوص چه کلام است ؟
یستمی از حروف بسیطه کدام است ؟ ت چه ضمیر است و بچند حالت
میشود مثالش کدام است ؟ چهارمی از حروف بسیطه کدام است ؟
ها، غیر ملفوظه در حرف (چه) چرا علاوه شد ؟ مثالی بگوئید که حرف (چه)
بجای موصول باشد ؟ مثال استفهامیه اش را بگوئید ؟
(چه) انکاریه از تلفظات کدام قوم است ؟ مثل چه ؟
(چه) تعجبیه مثل چه ؟ برای (چه) تسویه مثالی بگوئید ؟

تمرین ۵۲

سه کلام بنویسید که (ت) ضمیر جر باشد
سه کلام بنویسید که (ت) ضمیر نصب باشد
سه کلام بنویسید که (چه) موصوله داشته باشد
سه کلام بنویسید که (چه) تحاشی داشته باشد
سه کلام بنویسید که (چه) تعجب در آن باشد
سه کلام بنویسید که (چه) تسویه در آن بیاید
سه کلام بنویسید که (چه) ابهامیه در آنها باشد

وظیفهٔ بیست و ششم

این وظیفه که امروز در تحت مطالعهٔ ماست فصل دوّیم فرمان عقل است
عبارتش را حفظ کنید حاصلش را درست بفهمید دو دفعه بدفتر مسوده
یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده آنچه محل شاهد درسهای پیش
در کلمات و جملات آن بنظرتان بیاید قید نمائید

کلمهٔ سیّم لاتأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم
یعنی غمگین نباشید بر آنچه که از شما فوت میشود و خرّم نشوید بر آنچه که
بشما میرسد

بیائید باهم بنشینیم این فصل را بفهمیم و ترجمه کنیم و نفهمیده نگذاریم
و تمام آنها که از تدلیسات[1] سحره گفته ایم و شنیده ایم و خوانده ایم
کنار گذاریم
چیزهائی را که مایهٔ خوشی خیالی خودمان قرار داده و مثل بچه که
بزخارف شعوفست تجمّلات خود نامیده ایم و میشماریم که خانه

(۱) تدلیسات سحره — گفتارهای سلاطین شطرنج که در میدان طرّ قوا
غرّش کنان در تنگ دو بستند

دارم ... مبل دارم ... اصطبل دارم ... پارک دارم ...
باغ دارم ... ده دارم ... کتابخانه دارم ... زهد دارم تقوی دارم
تربیت دارم ... اولاد دارم ... غلام وکنیز ونوکر دارم ...
اگر باختیار وقصد خود اینهارا فوت می کنیم وبعد بر فوتش ملول ومحزون
میشویم خود انصاف دهیم که کدام یک از اینها عاقلانه است ؟
مسلم است که اگر در فوت کردن عاقل بوده ایم البته درغصه خوردنش
بیعقلیم واگر در فوتش عاقل نبوده ایم بعد از فوتش عاقل شده ایم
پس یقین است که ملال ما تدارک فایت(۱) نخواهد کرد وناچار عالم عالم تجدد(۲)
وحدوث(۳) است امثال این قضیه باز اتفاق خواهد افتاد بهتر اینکه
گذشته را گذشته انگاریم وآینده را بپائیم تا دو باره مبتلای چنین
قضیه نشویم
واگر بگوئیم که قبل از فوت از فوتش مسبوق بودیم ودر نگه داریش هم سعی
داشتیم لکن بی اراده واختیار ما فوت شد پس در این صورت
تأملی بیشترا لازم است ونتیجهٔ آن تأمل این خواهد شد که اندوه بر چیزی که

(۱) فایت ـ چیزیکه فوت میشود (۲) تجدد ـ تازه شدن (۳) حدوث ـ تازه کار

درتحت قدرت ما نیست محض دیوانگی است جز از سستی عقل وضعف قلب
خودمان محملی ندارد

درس پنجاه وسیم
در حروفات بسیطه

پنجم از بسایط حروف (ر) مخفف (از) مخصوص نظم بوده در نثر
نمی آید برای شرط است سعدی

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

ششم از حروف بسیطه (ز) مخفف (از) مخصوص نظم
بوده در نثر نمیآید
علامت مفعول منه است فردوسی

ز توران به ایران ز ایران بتور برای تو پیمودم این راه دور

هفتم از حروف بسیطه (ش) بر دو قسم است اول ضمیر متصل موضوع
از برای مفرد مغایب است اگر بر اسم لاحق شود همیشه ضمیر جر است ـ
مضاف الیه است مثل مالش (مال او) واگر بر فعل لاحق شود همیشه منصوب است ـ

مفعول است مثل گفتمش - گفتم اورا

دویم علامت حاصل مصدر است مثل (روش) رفتار

هشتم از بسایط حروف (ک) است که بجهة بیان و توضیح حرکه اش (ه) غیر ملفوظه بر آن علاوه نموده (که) تلفظ می کنند و چون بما بعد خودش متصل میشود (ه) می افتد

و آن بر هشت قسم است

اوّل موصوله است که بعد از (ی) تنکیر آمده جمله پیش را تفسیر میکند مثل انتظاری کشیده ام که مپرس

دویم استفهامیه است مثل شاها تورا که گفت ز احوال ما مپرس

سیم تعلیلیّه است یعنی جهت و سبب است مثل پرسیدم که بفهمم

چهارم استینه است یعنی اسم ذاتست مثل که گفت یدالله مغلولة

پنجم تفسیریه است که بعد از فعل (گفتن) و (پرسیدن) در آید مثل گویند که حاجی نداری !!!

ششم رابطه است که در میان دو جمله انشائیه بیاید مثل شاید که خدای برتو بخشد

هفتم فجائیه است که بمعنی ناگهان باشد مثل همینکه رفت افتاد

هشتم تصغیریه است مثل چوبک و مردک که

تلقین ۵۳

ر مخفف (ار) بچه معنی است ؟ ز مخفف (از) چه علامت است ؟ ش از حروف بسایط بر چند قسم است و کدامهاست ؟ ش در کلمه پرسیدمش چه اعراب دارد ؟ ش در کلمه کاش چیست ؟ مثالی بگوئید که (که) بما بعدش متصل شده (ه) ساقط گردد ؟ که موصوله کدام است و مثالش چیست ؟ هر کسی مثالی برای که استفهامیه بگوید ؟ چند مثالی بجهة (که) تعلیلیه بگوئید ؟ که استینه کدام است مثالش چیست و تقدیرش چه ؟ که تفسیریه مثالش کدام است و تقدیرش چیست ؟ که رابطه در چه کلام واقع میشود ؟ (که) مفاجات مثل چه ؟

تمرین ۵۳

دو کلام بنویسید که (ش) حاصل مصدر داشته باشد

دو کلام بنویسید که (که) موصوله داشته باشد

دو کلام بنویسید (که) استفهامیه داشته باشد و هر دو کلام مصراع باشد

دو کلام بنویسید (که) تعلیلیه داشته باشد و هر دو شعر باشد

دو مصراع بنویسید که (که) اسمیه داشته باشد

دو جمله بنویسید که (که) تفسیریه داشته باشد

سه کلام بنویسید (که) رابطه داشته باشد

دو عبارت بنویسید که (که) تصغیریه یا تحقیریه داشته باشد

درس پنجاه و چهارم
در بسایط حروف

نهم از حروف بسیطه (م) و آن بر سه قسم است

اوّل ضمیر متصلهٔ متکلّم وحده است مثل طالبم کتابم گفتم

دوّیم نهی است که بر اوّل فعل امر متصل شده طلب ترک فعل میشود مثل

مزن بی تأمّل بگفتار دم — نگو گوی اگر دیر گوئی چه غم

سیّم وصف معدود را میشود مثل یکم دهم صدم هزارم

دهم از حروف بسیطه (ن) و آنهم بر سه قسم است

اوّل علامت نهی است و همیشه متصل نوشته میشود مثل نگو نخند

دوّیم علامت نفی است که اگر برای نفی فعل یا معنای فعل باشد متّصل

نوشته میشود مثل — نگفته ندارد کسی با تو کار

واگر برای نفی ذات یا سلب صفات باشد منفصل نوشته میشود مثل اینکه می بینی

نه حس دارد نه حمیت نه علم دارد نه دولت

سیّم حرف انکار است که در مقابل (آری) استعمال میشود

یازدهم از حروف بسیطه (و) بر نه قسم است

اوّل (و) معروف که مصوته اش میگویند مثل نمود

دوّیم (و) مجهول که باز در شمارهٔ مصوته است مثل شوق

سیّم (و) معدوله که غیر ملفوظه اش نیز گویند مثل خواب

چهارم (و) تصغیر چون عمو خالو

پنجم (و) اشباع که واو تکثیر نیز گویند مثل کالو - پرکال

ششم (و) عطف مثل من و تو

هفتم (و) لفظی که متروکه اش نیز گویند مثل طاوس

هشتم (و) مخفف (او) که ضمیر مفرد مغایب است مثل ورا دیدم

نهم (و) ملازمت مثل این ملک و این زمان مجد الملک

مجد الملک از وزرای اوایل سلطنت ناصری والد امین الدوله صدر اعظم سابق مظفری که قلم را بیادگار خود در میان اخلافش ودیعه نهاده — خرّم دل آن پدر که چنین آورد پسر — فرخ رخ آن پسر که چنین باشد پدر

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر — من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تلقین ۵۴

ضمیر متکلم در کلمهٔ کتابم طالبم گفتم محلاً چه اعراب دارد ؟ فرق میان نهی و نفی چیست ؟ میم در اواخر اسماء عدد برای چه وضع شده ؟ نون ناهیه بر چه صیغه داخل میشود و چه تغییر میدهد ؟ نون نافیه اثرش در کدام صیغه معلوم میشود ؟ نون نافیه کجا متصل نوشته میشود و کجا منفصل ؟ واو در این کلمات چه اصطلاح دارد زدود خوش ذوق آورد خوان داود دارو ؟ و را دیدم تقدیرش چیست ؟ واو ملازمت با (و) عطف در معنی چه فرق دارد ؟ اقسام (م) را مرتباً بگوئید ؟ اقسام (ن) را مرتباً بگوئید ؟ اقسام (و) را بترتیب بگوئید ؟

تمرین ۵۴

پنج کلام بنویسید که ضمیر متکلم وحده در محل جر باشد
پنج کلام بنویسید که (ن) نهی داشته باشد
پنج کلام بنویسید که (و) معروفه داشته باشد
پنج کلام بنویسید که (و) تصغیر داشته باشد

سه کلام بنویسید که (و) معدوله[1] داشته باشد
سه کلام بنویسید که (و) اشباع[2] داشته باشد
سه کلام بنویسید که (ر) مخفف[3] (از) داشته باشد

وظیفهٔ بیست و هفتم

عبارت این وظیفه را حفظ کنید حاصلش را فهمیده دو دفعه بدفتر مسوده یکدفعه بدفتر وظایف پاک نویس کرده آنچه بدرسهای پیش محل شاهد میشود قید نمائید

کلمهٔ چهارم (واتقوا الله ما استطعتم)

یعنی عبادت کنید خدا را آنقدر یکه میتوانید بانمعنی که هرکس در ادای عبادت بخدا اکثر از مراتب ارادت خود اقدام نماید بحکم عقل عاصی بوده و بخلاف آنچه که دوست میدارد دوچار خواهد شد و بغیر از خود را مورد ملامت نخواهد دید

جوهر لطیف انسانی درخور قبول انواع تربیت و ترقی بوده در غایت استعداد فطری[4] خلق شده میتواند اقصی درجهٔ کمال را نایل شود

(۱) معدوله ـ آنچیزیکه از او عدول کنند ـ صرف نظر نمایند (۲) اشباع ـ سیر کردن حرکه از صدای خوشش
(۳) مخفف ـ کلمهٔ که بجهه وزن شعر یک حرف کلمه افتاده شود (۴) استعداد فطری ـ قابلیت خداداد

گیرم که تو صاحب عقل فیاض[1] نیستی و آن گوهر تابان درخشانی در نهاد تو گذاشته نشده است دیگر استعدادهای طبیعی تو کجا رفته ؟ مگر تو نمیتوانی بهتر از این عاقل بشوی مگر تو نمیتوانی امین عادل باشی حلیم و مهربان شوی قناعت کنی کسل و تنبل نباشی طمع بمال مردم نکنی دروغ و باطل نگوئی اطاعت هوای نفس نداشته باشی ....

دیگر نگو که من استعداد تربیت ندارم بلکه خیلی وقت پیش از این میتوانستی بهتر از این باشی تاکنون عالماً و عامداً کوتاهی کردهٔ خواهی گفت که ضعف نفس مرا وامیدارد که فحش بدهم تنبل باشم بی کار بروم میگویم که اگر نفس تو را باین بدبختی می اندازد لامحاله بعد از این متوجه حال خود باشی و بیش از این نفس را آزاد نگذاری تو

یکی بچهٔ گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بر درید

و دیگر در گفتار و در کردار خلاف عقل را قبول نکن و در قبول گفتار و کردار خلاف طبیعت ابداً مجبور نباش تا از برکات آزادی طبیعی محروم نمانی آنچه فطرت[2] تست بالطبیعه[3] از تو بروز نموده هادی راه ترقیات تو خواهد شد

(۱) فیاض - مثل آفتاب که از فلک چهارم تمام کواکب را نورانی میکند یا عالمی که جهال را تعلیم علم دهد (۲) فطرت - سرشت (۳) بالطبیعه - بی تکلف

واگر تو نمی خواستی بیشتر از آنچه که داری خود را عاقل نشان بدهی اینقدر که درک تو ادارهٔ تو را کاملاً کافی بود

البته عبث عبث خود را فریفتهٔ نفس و نفس پرستان نساز و همیشه قیودات[1] را از خود برانداز و قدر آزادی[2] خود را بدان

درس پنجاه و پنجم

در باقی حروف بسیطه

دوازدهم از بسایط حروف (ه) غیرملفوظه و آن بر چهار قسم است

اوّل (ه) تشبیه است که در اواخر اعلام منقوله در آید مثل شانه

دوّیم (ه) توقیتیه که تعیین زمان را بود مثل یک روزه

سیم تعیین مقدار را بود مثل یک تنه ده مرده

چهارم زائده مثل آستانه آزاده زمانه

سیزدهم از حروف بسیطه (ی) و آن بر نه قسم است

اوّل (ی) نسبی مثل فارسی عربی فرانسوی مکّی مدنی

(۱) قیودات - دل بستگی بر زخرفات قولی و فعلی ظاهری و باطنی

(۲) آزادی - غلام عقل بودن (خواجه) بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

دویم (ی) خطاب که ضمیر مفرد مخاطب است درحالت رفع مثل گفتی

سیم (ی) مصدری مثل جهان بخشی دشمن خانگی و اگر بمصدر ملحق شود

مثل نهفتنی نسبت را بود

چهارم تعظیم را بود مثل اینکه گوئی فلانی مردیست فلان آقا آدم بزرگی است

پنجم تحقیر را بود مثل اینکه گوئی تو هم مردی او هم مردیست

ششم تنکیر را بود مثل اینکه گوئی در هر زنده زنده ایست

هفتم وحدت را بود مثل اینکه گوئی فراغتی و کتابی و کنج منزلکی

هشتم حکایت را بود مثل اینکه گوئی لقمان پسرش را نصیحت میکردی و میگفتی

نهم زینت کلمه و وزن شعر را بود مثل اینکه گوئی بگوی ببخشای بهر خدای

تلقین ۵۵

دوازدهم چه حرفی بوده ؟ هاء غیر ملفوظه بر چند قسمند ؟ هاء تشبیه کدامست ؟ هاء توقیتیه کدام است ؟ تعیین مقدار یعنی چه ؟ مثالی بگوئید بجهة هاء زائده ؟ سیزدهم از بسایط کدامست ؟ حرف ی از بسایط کدامست ؟ ی از بسایط بر چند قسمند ؟ مثالی بگوئید برای یای مصدری ؟ مثالی بگوئید برای یای تحقیر و تعظیم ؟ مثال ی تنکیر کدامست ؟ مثال ی وحدت کدامست ؟ یای وحدت مثل چه ؟ ی حکایت کدامست ؟ ی یادی برای چه می آید ؟

تمرین ۵۵

دو مثال بنویسید برای هاء تشبیه

دو مثال بنویسید برای هاء توقیت

دو مثال بنویسید برای هائی که بیان مقدار می کند

دو مثال بنویسید که هاء زایده داشته باشد

برای هر یکی از اقسام (ی) دو مثال بنویسید



در بعضی اصطلاحات صرفی و نحوی که ضبط آن جداگانه بجهه مبتدیان ضرور است

ابدال	رفع شیئ و وضع غیر آن در جای آن
اجوف	کلمه که وسطش از حرف صحیح خالی باشد
اجاریه	جمله که خبر دهد از وقوع فعلی در زمانی
ادات تعریف	حرفی که معین و محدود کند مدخول خود را
ادوات	حروف و آنچه بدان ماند
ادغام	دو حرف هم جنس را یکی نوشتن و یکی خواندن
استفهام	طلب فهم مطلب است بواسطه ادات مذکوره یا محذوفه
استثناء	اخراج شیئ در حکم ما قبل آن
استغراق	دلالت کلمه است بتمام افراد مدلول خود
اسم	کلمه که بمقارنت زمان دلالت بر معنی کند
اسم اشاره	کلمه که بایما و تلویح از چیزی یا شخصی خبر دهد
اسم تفضیل	کلمه که خبر دهد زیادتی مدلولش را بر غیر خود

اسم جمع	اسمی که در لفظ مفرد باشد و در معنی جمع
اسم جنس	کلمه که دلالت کند بر ماهیت افراد مدلولش
اسم زمان	کلمه که دلالت کند بر وقت
اسم عدد	کلمه که دلالت کند بر شماره معدود
اسم علم	کلمه که دلالت کند بر یکفرد معین
اسم عین	کلمه که مدلول آن وجود خارجی مستقلی دارد
اسم فاعل	کلمه که دلالت کند بر آنکه فعل از آن سرزده
اسم مبهم	کلمه که مدلول آن محل احتمال چند باشد
اسم مرکب	کلمه که مخلوط بوده افاده معنی خاص کند
اسم مشتق	کلمه که از مصدر یا از فعل اخذ شده زاید بر اصلی داشته باشد
اسم مصغر	کلمه که دلالت بتحقیر مدلولش کند
اسم معنی	کلمه که مدلول آن وجود خارجی مستقلی ندارد
اسم مفعول	کلمه که دلالت کند بر آنکه فعل بر آن واقع شده
اسم مکان	کلمه که دلالت کند بر جا و محل
اسم منسوب	کلمه که دلالت کند بر تعلق مدلولش بچیزی

اسم نوع	کلمه ایست که دلالت کند بر کیفیت خاص
اسناد	نسبت میان دو کلمه یا بیشتر مسکت مخاطب
اشباع	پر کردن حرکات کلمه بمیزان حروف خود
اشتقاق	اخذ کلمهٔ از کلمهٔ دیگر بتغییر با تناسب در معنی
اصوات	الفاظیکه اشعار کنند بر افعال قلبیه مانند حیرت و تعجب
اضافه	نسبت دادن کلمه ایست بکلمهٔ دیگر بواسطهٔ حرکه یا حرف
اعراب	زیر و زبر و پیش که رفع و نصب و جر گویند
اعلال	قلب و تبدیل و حذف و زیاده در کلمات بجهة تخفیف
التقاء ساکنین	اجتماع دو ساکن مقارن در کلمهٔ واحده
انشائیه	فعلی یا جملهٔ که احتمال صدق و کذب در مدلول آن نباشد
خ بدل	خ یکی از توابع است که با بودن آن مبدل منه در حکم سقوط است
م بارز	م ضمیریکه مستتر نباشد
تأنیث و تذکیر	کیفیتی است در کلمه که نر و مادگی مدلول آن را می فهماند
تثنیه	حالتی است در کلمه که دو بودن مدلول آنرا میفهماند
تخفیف	حذف و تبدیل و قلب از برای سهولت تلفظ

ترخیم	حذف کردن چیزی از دنبال کلمه بجهة تخفیف و تسهیل در لفظ
ترکیب	بیان ترتیب کلمات هر کلام و جمله مطابق قواعد نحویهٔ هر زبان
تصریف	گردانیدن یک لفظ بسوی صیغه های مختلفه تا حاصل شود معنیهای متفاوته
تعدیه	تغییر در لفظ فعل و فهمانیدن اثر فعل بر مفعول به
تمیز	کلمهٔ که رفع ابهام کند
توابع	کلمات لاحقه که در حکم مانند کلمات سابقه اند
جامد	کلمهٔ که نه مشتق است و نه مشتق منه دارد
جحد	فعل مستقبلی که نفی در ماضی باشد
جمع	حالتی است در کلمه که زیاده از دو بودن مدلول آنرا میفهماند
حال	زمان موجود و کلمهٔ که بیان هیئت فاعل یا مفعول نماید
حاصل	صورت مصدری که معنی مصدری از وی سلب شده
حرف علة	(و ی) و الفی که منقلب از واو و یا باشد
حرف	لفظی که بنفسه معنی مستقلی ندارد
حیثیت	حالت اعراب و بنای کلمات
خاص	ضد عام که علم جنس همان است

خبر	آن جزء کلام که مسند به باشد
خبری	کلامی که محتمل صدق وکذب است
دلالت	علم است بر شیئی ثانی که حاصل شود بعد از علم بر شیئی اوّل
رباعی	کلمهٔ که بر چهار حرف اصلی باشد
زاید	جزء کلمهٔ که حذف آن اخلال در معنی نکند
زمان	ماضی حال استقبال (گذشته اکنون آینده)
زواید	حروف سالتمونیها
ساکن	حرفی که حرکت ندارد ومتحرّک ضدّ اوست
سالم	کلمهٔ که در حروف اصول وی حرف علّه وهمزه وتضعیف نباشد
سماعی	آنچه شنیده شده وقیاس ندارد وقیاسی ضدّ آن
شاذ	آنچه امثال آن نادر است
شخص	نفس متکلّم مخاطب غایب مفرداً وجمعاً
شرطیه	جملهٔ که مبدوّ بادات شرط باشد
صامته	حروفی که صدای حرکت ندارند
صحیح	کلمهٔ که سالم بوده معتلّ ومهموز ومضاعف نباشد

صیغه	یک یک از اشکال مختلفهٔ فعل واسم
ضمیر	کلمهٔ که جای اسم را گیرد
ظرف	کلمهٔ که دلالت کند بر محلّ وقوع فعل وقتاً ومکاناً
عاطفه	لفظی است که لاحقهٔ خودرا در حکم سابقهٔ خود میکند
عامل	کلمهٔ که چون بر کلمهٔ دیگر داخل شود اعراب آنرا تغییر دهد
عطف بیان	یکی از توابع است که سابق خودرا تفسیر میکند
فاعل	آنکه فعل از آن سرزده است
فرع فعل	کلماتیکه فعل نبوده از فعل مشتق شده اند
فعل	کلمهٔ که بنفسه دلالت بر معنی نموده زمان هم مقصود باشد
فکّ ادغام	کلمهٔ واجب الادغام را بی ادغام خواندن
کلام	کلماتی چند مرکّب با یکدیگر ومفید معنی تامّ
کلمه	لفظی که از برای معنی مفرد وضع شده باشد
کمیّت	حالتی که افراد وجمع کلمه را بفهماند
کنایات	از اسماء اشاره وموصولات ومبهمات است
کنیه	کلمهٔ که مصدّر باب وامّ وسایر مضافات باشد

کیفیت	حالتی که تذکیر و تأنیث کلمه را بفهماند
لازم	فعلی که مفعول به ندارد
لفیف	کلمهٔ که دو حرف علّه دارد
مبتدا	کلمهٔ که خبر دهند از آن در یک جملهٔ اسمیه
مبهم	کلمه که مدلول آن مجهول باشد
مترادف	دو لفظ که بیک معنی باشند
متصل	ضمیر یکه فصل آن از کلمه جایز نباشد
متعدی	فعلی که مفعول به لازم دارد
مجهول	فعلی که فاعل آن مبهم باشد
مجرد	حالت اصلیهٔ حروف و کلمات
مختلف	کلمهٔ که وضعاً مختلفٌ فیه باشد میان عرب و عجم
مزید فیه	کلمهٔ که از حروف اصلیهٔ خود زیادتر حرفی داشته باشد
مستوی	کلمهٔ که مذکر و مؤنث در آن یکسان باشد
مسند	آنچه نسبت جمله باو داده میشود
مشترک	لفظی که موضوعٌ له آن متعدد باشد

معلوم	فعلی که فاعل آن مذکور یا در حکم مذکور باشد
مفرد	کلمهٔ که جزء لفظ آن بر جزء معنی آن دلالت نکند
مفعول	آنچه که فعل بر آن واقع شود
مفعول به	مفعولی که بی واسطهٔ حرفی باشد و بلا واسطه هم گویند
مفعول بواسطه	مفعولی که اگر علامتش محذوف شود مفعول به گردد
مقصور	کلمهٔ که در آخر آن یاء تأنیث غیر ممدوده باشد
ممدود	کلمهٔ که در آخرش مدّ کتبی یا لفظی باشد
منادا	مدخول حرف ندا
منصرف	اسمی که قبول اعراب لفظی کند غیر منصرف ضد آنست
موصوف	کلمهٔ که صفت آنرا توصیف کرده باشد
مهموز	کلمهٔ که همزه داشته باشد
میزان	(ف ع ل) که حروف اصول کلماترا از زوایدش باین تشخیص میدهند
ناقص	کلمهٔ که بجای لام الفعل آن حرف علّه باشد
همزه	صورت الف است که حرکه قبول کند
همزهٔ قطع	همزهٔ که بدرج ساقط نمیشود همزهٔ وصل ضد آنست
وقف	ساکن خواندن اواخر کلمات

ضوابط اصول تدریس خاصّه نهایة التعلیم

من کان له عینان فلیری من کان له اذنان فلیسمع من کان له فؤاد فلیؤمن

کسالت در جزئیات موجب فساد کلیات است

ضابطهٔ اول مولانا معلم باید هر شب درس فردا را کاملاً مطالعه نماید
برای هر سؤالیکه در تلقین است از عین عبارت درس جواب مفید مسکت حاضر
کند و اگر جواب در دروس قبل ذکر شده است باز محل جواب را از کتاب پیدا
کرده بجوابهای تقریبی قانع نشود

ضابطهٔ دویم متعلمین را عادی کند بمطالعه در دروس آتیه و هر کس مطالعه
نکرده سخت مؤاخذ باشد امتحان این عمل اینکه از هر طفل که سؤال میشود درس
امروزی ما در چه مقوله است و چند جمله است جواب فوری میدهد

ضابطهٔ سیم هیچوقت معلم متن کتاب را تدریس نکند بلکه هر یک کلام را
از یک طفل بخواهد بعد از آنکه از عهده بر آمد سطارهٔ تعلیم را حرکت دهد که تمام
اطفال مرّة واحدة آنکلام را بخوانند بعد کلام دیگر هلم جرّا
پس از آنکه یکدوره تمام شد دفعهٔ دیگر کلام کلام مجتمعاً دوباره بخوانند تا هیچ
اشکالی در ربط کلام و سلاست عبارت برای احدی باقی نماند

ضابطهٔ چهارم بعد از آنکه عبارت درس درست منقح شد شروع کنند بترجمهٔ
عبارات و افهام مطلب باین طریق که از تمام اطفال جذب حواس نموده سؤال
نماید که کلام اول را که میگوید و حاصلش را بفهماند ؟ آنوقت آنهائی که انگشت
قبول بلند کرده اند از یکی بپرسد و سایرین را ملتفت سازد که نکات و دقایق عیوب را
در بیانات آن مهمل نگذارد و هر کس هر قسم ایراد بگیرد بپذیرد و لو اینکه ایرادات
جزئی باشد مثل تکرار (که و) و چون اطفال بیانات خود را تمام کردند خود جناب
معلم یکدفعه بعبارت مختصر و مفید حاصل معنی عبارت را گفته بکلام بعد بپردازند
تا درس تمام شود

ضابطهٔ پنجم بعد از تفهیم و افهام ربط الفاظ و معانی و ما حصل عبارات
درس اطفال را امر فرماید که دو دفعه بایستند و بنشینند بعد سؤالات تلقین را
خودش سائل باشد و هر مطلبی را که سؤال میکنند از یک طفل بپرسد که من
چه سؤال کردم ؟ آن طفل شاخص بصر متوجه معلم شده با صدای جهر و بیان
روشن بگوید شما سؤال کردید که . . . . . .
آنوقت تأمل کند تا هر کس جواب آن سؤال را از عبارت درس پیدا کرده است
دست بلند کند بعد از آنکه نقد آن طفل را به محک تحقیق حواس متعلمین زده

شایان تصدیق دید سئوال دویم را سائل باشد هلم جرّاً

ضابطهٔ ششم اگر مکتب طوری تشکیل یافته باشد که معلّم بتواند متعلمین این درس روزی یکساعت مشغله بدهد امر فرماید که دو ساعت بعد از تدریس بانجام تکالیف تمرین پرداخته در تحت نظارت مبصر این ببرازد والاّ تقرر دارد که یکی از مشاغل شبانه اطفال بجا آوردن عمل تمرین باشد وموقوف بذوق و مدرک معلّمین است که بتکالیف تمرینات چه دستور العمل بدهند تا تضییع عمر عزیز طفل و تحصیل حاصل نباشد (حیف که آب بسر دمی کوبم)

ضابطهٔ هفتم میان هر دو درس وظیفه که ایراد شده است برای تکمیل مطالب درسهای پیش است لکن جناب معلّم جانب دقت و مواظبت را اهمال نگذارد که اگر پنج درس تدریس شود و مطالب مندرجه در تلقین و تمرین و وظیفه آنها چنانکه شاید طرف مراقبت نگردد البتّه درس ششم و مابعد را تدریس نکنند که زحمت مفتی بی نتیجه و کشیده خواهد شد وعقیدهٔ معلّم در غرض از تربیت و تعلیم اطفال اگر تحسین اخلاق و خصال باشد خود دستش انصاف خواهد داد که چه مایه صرف همت باید تا مقصود حاصل آید

ضابطهٔ هشتم دفاتر وظایف و تمرینات همه روزه باید بنظر مصحح رسیده تصحیح شود خصوص دفتر تمرین که مصحح آن باید خود مدرّس این کتاب باشد و بیشتر دارد که هر تکلیفی که

در تمرین نوشته شده است اول همان عبارت را بقلم جلی نوشته و آنچه در جواب آن می نویسند بقلم خفی بنویسند و اگر معلّم نتواند شخصاً همه شب تمام دفاتر اطفال رسیده و تصحیح نماید در خارج معاون اجیر کند که شبی پنج شش دفتر برای متاجر تصحیح کنند غایت اجرت یکنفر مصحح که هر شب ده دفتر تصحیح کند در ماهی یک تومان خواهد شد و اینقدار را سلب و دیانت تعادل نخواهد داشت

ضابطهٔ نهم همه روز قبل از تدریس عبارت درس دیروز را از حفظ تحویل گرفته شروع بتدریس نمایند کیفیت تحویل گرفتن درس این باشد بطوریکه در وقت تدریس در صحت عبارت و سلاست بیان و آداب فصاحت دقت نموده بود بهمان طریق از هر کس یک کلام یا دو کلام بخواهد تا بعد از تحصیل اطمینان از مراقبت و اهمال اطفال شروع کنند به تحقیق لغات درس بعد از تحویل گرفتن معانی لغات بپردازند به تحقیق و تحویل حاصل عبارات

ضابطهٔ دهم و خاتمهٔ کتاب

بیان خود را در اظهار دقایق تعلیم قاصر دیده غایت مرام و مقصود را در سفارش محافظت و دایع اللّهیه که سپرده دیانت و امانت حضرات معلّمین و اولیای مکاتب است فقط بترجمهٔ کلمهٔ مبارکهٔ (مکتب) اکتفا نموده باقی را باذهان ذکیه معلّمین

غیرتمند و اگذار میکنیم بالله التوفیق و علیه التکلان

کتب یعنی کارخانه بابچی باید هیولای ملت را آنجا بریخت و هشت صفحه کرد و بهر صفحه یک بهار زرجات برد

صفحه اول ایمان بغیب و تجنب از خلاف یقین

صفحه دویم محبت وطن و مذهب و عواید ملی

صفحه سیم تبعیت ادب

صفحه چهارم آزادی صرف و قلع مواد جنبیه

صفحه پنجم تحریک روح انفعال و فهمانیدن خاست افعال قبیحه

صفحه ششم نوشتن و خواندن و فهمیدن

صفحه هفتم نظافت تا درجه وسواس

صفحه هشتم شآمت مطالبه ناموجه و تبعات غلط بخشی

اتمام و انجام یافت این رساله شریف

در عشر اول شهر شعبان المعظم سنه هزار و سیصد و هیجده هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی

و انا العبد العاصی مرتضی الرازی غفر ذنوبه

و ستر عیوبه

(دیباچهٔ کتاب)

اگر چه این عصر سعادت حصر نسبت بقرون سابقه حکم روز نورانی را دارد بر شب ظلمانی
یعنی آفتاب دانش از افق غرب ضیا بخش اقطار شرق گردیده اندک اندک از تابش شمس معرفت و دانائی
لکهٔ ابر ظلمت و جهل و نادانی در شرف زوال آمده هنگام رفع غمامه است

ملل اجنبیه با اینکه مکاتب خود را در راه ترقی بدرجهٔ حیرت رسانیده اند مع ذلک آنی فارغ ننشسته در ارتقای
مراتب معارف به تشکیل مجالس و تکثیر مدارس مشغولند

ملت مسلمانان اگر چه در سابق زمان خوشبختانه ترویج علوم داده نام نامی از خود در اطراف عالم به بزرگی و دانائی
نهادیم ... افسوس که بعد کوبیدهٔ عصای سحره گردیده در خواب غفلت رفته در پایهٔ تنزل چنان خفتیم که گوئی مردیم

باز صد هزار شکر که در این اوقات ضیاء شعاع علم و رشد از آئینهٔ اصول جدیده در مکتب خانهای تابیدن آغاز نهاده
خواب آلودگان فراش غفلت و بیخبری را از حرارت آن بر کتف رسیده وقتی دیده باز کرده که چشم از شعاع آن خیره شده
از چشمه سار تحقیق بروی خود زده راه از چاه و ثواب از گناه تشخیص داده بفکر چارهٔ کار افتاده بافتتاح مدارس
ی و ابتدائی نایل حظ افتخار بوده جلب مفاخر فاقده را امیدواری حاصل است

اگر ما گروه معلمین را غرض خدمت ابنای ملت است باید برای تکمیل اسباب کمال هرگونه لازمهٔ ترقی را تدارک نمائیم تا بمقصود
خود نایل آئیم (تحصیل کمالات کم آلاتله اولماز تحصیل کمال ایتمکه آلات گرکدر) و آنچه از نتایج افکار
و چین این کار ضرور رود در کار باشد بدون هیچ ملاحظه آنرا قبول نموده موقع اجری بگذاریم

که فحول علمای متشرعین بل قاطبهٔ رؤسا و مجتهدین که حافظان بیضهٔ دین مبین بوده اند مقدمات و مؤخرات
... از کتب اهل سنت و جماعت اقتفا نموده مطیع امر مولائی خود سلام الله علیه شده اند چنانکه فرموده ...
ل و لا تنظر الی من قال) ما نیز اغراض نفسانی را که سد راه ترقیات روحانی است کنار گذاشته
... همدیگر را اختیار نموده از منافع آن خود و اطفال خود را محروم نگذاریم

این بنده هیچ نیرزنده این نسخه را تصنیف و بر طبع و نشر آن اقدام نموده از مکارم اخلاق ذوات مقدسهٔ معلمین
... است که بحسن قبول استقبال فرموده منت خود را بر ذمت ما ثابت نمایند فی شهر ذی الحجة الحرام هزار و سیصد و پانزده هجری
۱۳۱۵